

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلام

غزیر زلفایه

کتاب ارزشمندترین هدیه ای است
که می توان به نعان بلندتان پیشکش کرد.


با تقدیم احترام

احضا



با دلی که از نور می نویسد

نویسنده: فرزانه فولادی
ویراستار: حمیدرضا حبیبی
طراح جلد: آتلیه سنا
صفحه آرایی: گروه هنری مسک: مجتبی مجلسی





نویسنده: فرزانه فولادی

تقدیم به پیشگاه بانوی نور



نوری که چشم‌ها را خیره کرد	۷
بانوی پشت پرده	۹
اولین قدم‌های من	۹
راهی که روبرویم گشوده شد	۱۲
وسعتی به نام برکت	۱۵
شادی‌های فاطمه <small>علیها السلام</small>	۱۷
زیبایی فاطمه <small>علیها السلام</small>	۲۰
وجود پاک	۲۴
فاطمه <small>علیها السلام</small> شاعر بود	۲۸
فاطمه <small>علیها السلام</small> هنرمند بود	۳۳
قصه فدک	۳۶

سخنرانی‌های فاطمه <small>عليها السلام</small>	۳۹
خانواده	۴۱
اتصال بین نسل قدیم و جدید	۴۸
مادرِ پدرت بودی!	۵۰
محبت پدر و دختری	۵۱
اختراعی که هدیه شد	۵۴
پایان دنباله دار	۵۵
قصه نور	۵۶
سخنی در انتها	۶۰
پیوست	۶۲
۱. سخنرانی حضرت زهرا <small>عليها السلام</small> دربارهٔ فدک	۶۲
حمد و سپاس الهی	۶۳
گواهی به وحدانیت الهی	۶۳
گواهی به رسالت محمد <small>صلى الله عليه وآله</small>	۶۴
اشاره به قرآن به عنوان عهد الهی	۶۵
احکام اسلام برای هدایت انسان‌ها و بیان فلسفه احکام	۶۶
معرفی خودش و نسبت‌هایش با علی <small>عليه السلام</small> با پیامبر <small>صلى الله عليه وآله</small> به عنوان یادآوری	۶۷
نجات از گمراهی و شرک با رسالت پیامبر <small>صلى الله عليه وآله</small>	۶۷
نقش علی <small>عليه السلام</small> در رسالت پیامبر <small>صلى الله عليه وآله</small>	۶۸
غصب خلافت علی <small>عليه السلام</small>	۶۹

خارج شدن از راه صواب پس از رحلت پیامبر ﷺ	۷۰
ذکر بینه از قرآن برای ارث	۷۰
احترام به فرزندان رسول خدا ﷺ	۷۲
عمل به قرآن ، بعد از پیامبر ﷺ	۷۳
طلب یاری از مردم	۷۳
اتمام حجت با مردم	۷۵
ابوبکر و روایت دروغ از پیامبر ﷺ	۷۶
پاسخ فاطمه علیها السلام با استناد به قرآن	۷۷
اعتراف ابوبکر به درستی سخن فاطمه علیها السلام	۷۸
۲. سخنرانی حضرت در جمع زنان انصار و مهاجر	۷۸
۳. سخنرانی در میان مردم کوچه	۸۱
۴. سخنرانی چهارم	۸۱

نوری که چشم‌ها را خیره کرد

می‌ترسم از اینکه چیزی بنویسم. علتش را دقیق نمی‌دانم؛ نمی‌دانم به چه دلیل است که خیلی از ما می‌ترسیم از کسانی که دوستشان داریم، بنویسیم و در موردشان از دل، حرف بزنیم؛ حتی می‌ترسیم احساسمان را درباره‌ی آنها راحت بیان کنیم؛ از آنها راحت صحبت کنیم و به آنها بدون قید و بند ارزشی، فکر کنیم. قبول دارم که هر کاری تخصص خودش را می‌خواهد؛ ولی سخن گفتن از عشق و محبت پاک و صادق و گفتن حرف دل که تخصصی نمی‌خواهد. این را قبول دارم که سخن گفتن از معصومین علیهم‌السلام، کاری است تخصصی و متعلق است به عده‌ای با تخصص و تحصیلات مخصوص؛ اما آیا سخن گفتن از معصومی که دوستش داری و می‌خواهی ارادت خود را نشان دهی هم تحصیلات و تخصص می‌خواهد؟

ما یاد گرفته‌ایم به خاطر شأن و منزلت قرآن و ائمه اطهار علیهم‌السلام به خود اجازه ندهیم که هرگونه حرفی و سخنی را راحت درباره‌ی آنان بزنیم و می‌دانیم که حتی فکر کردن به آنها هم طهارت می‌خواهد که همه کس البته ندارد؛ اما

درست به همین دلیل، متأسفانه قرآن صامت و ناطق، هر دو روزگاری است طولانی که برای خیلی‌ها به کنج طاقچه‌ها و کتابخانه‌ها رفته‌اند و مهجور و غریب نشست‌اند و عامه مردم تشنه و نیازمند، حیا می‌کنند به سراغشان بروند؛ چون می‌دانند که پاک و متخصص نیستند.

این قضیه درست مثل شعرگفتن است. جالب است شعرهایی را هم که درباره‌ی این خانواده سروده شده، در دسته‌ای به نام شعرهای آئینی جمع کرده‌اند. آن وقت یکی مثل محتشم پیدا شده و آنچنان شعرهای پرحجم و پر معنا و عمیقی سروده و گذاشته است در این دسته که هر کسی می‌خواهد سراغ این کار برود، فقط می‌گردد دنبال کلمات ماورایی و الهام شده که بشود شعرارزشمند آئینی و در شأن و منزلت، چیزی کم نگذاشته باشد.

راستی، من می‌گویم چرا داستان‌ها و نثرهای آئینی نداریم؟ چیزی مثل شعرهای آئینی که فقط بیان احساس باشد. شاید اگر داشته باشیم، باز هم گیر می‌کند به همان قضیه شأن و منزلت و لیاقت و بقیه حرف‌ها.

بله مشکل این است که چه بگوییم و چطور بگوییم که مبادا شأن‌ها و ارزش‌ها را زیر پا نگذاشته باشیم و حریم‌ها را نشکسته باشیم و منزلت‌ها را در نظر گرفته باشیم؛ آن وقت است که ترجیح می‌دهیم اصلاً چیزی نگوییم؛ به این ترتیب هم در درون خودمان خفه می‌شویم و احساسمان سرکوب می‌شود و هم از آنها کمتر کسی سخن می‌گوید. امان از عشقی که نتوان از آن سخن گفت.

بانوی پشت پرده

بانوی ما، بانویی است که رخ در حجاب دارد؛ اما نظرش احساس می‌شود؛ او پشت پرده‌ای ایستاده و نگاهت می‌کند؛ برای او پرده‌ای نیست؛ پرده‌ها پیش روی توست؛ هرگز درکش نمی‌کنی؛ اما می‌فهمی که مهربانی‌اش برهستی‌ات سایه افکنده است. بانویی که پنهان است؛ اما پیداست. دور است؛ اما بسیار نزدیک. احساس می‌کنی که در قلبت ساکن است؛ اما به حضورش آگاهی نداری. نورش آنچنان ظاهر است که آن را نمی‌بینی؛ مثل هوایی است که تنفسش می‌کنی؛ اما حضورش را نمی‌بینی. نور است، خود نور. روشنی بخشی که دیده نمی‌شود. دیدنی‌ها را نشان می‌دهد؛ اما به خودش که منشأ نور است، نمی‌توان نگر بست. خورشید بانویی است در آسمان خلقت تام. مهربانی از او آغاز می‌شود، از خود او. اصلاً منبع تمام مهربانی‌هاست. او فرشته مهربانی خداست. پیام‌آور مهربانی حق است. کسی که از فرستاده خدا مواظبت می‌کند، بی‌شک تمام مهربانی خداست.

اولین قدم‌های من

سال‌هاست که خواسته‌ام او را کشف کنم؛ در نظر داشتم تا او را بشناسم و الگوی خود، قرارش دهم. در اوقاتی که نمی‌دانم چگونه باشم و سرگردانم و در زمان‌هایی که نمی‌دانم چه کاری درست است که انجام بدهم؛ بروم پای درس و صحبتش و سراغی از سیره‌اش بگیرم و کسب تکلیف کنم.

درباره او بسیار مطالعه کردم؛ به دنبال سخنانش گشتم و به دنبال عملکردش هم. مطالبی بود، ولی خیلی کم؛ من اما به هر کتاب و هر اهل فنی مراجعه کردم و متأسفانه جز اندکی حدیث تکراری تحویلیم ندادند. من پیش خود نذر کرده بودم که او را بشناسم و به دیگران بشناسانم و دیدم چقدر وسیله و دستاویز کم بود.

من در کتاب مسند ابن حنبل که یکی از منابع حدیثی مهم اهل تسنن است، فقط دو سه حدیث از این بانوی بزرگوار دیدم؛ اما از خیلی های دیگر، صدها حدیث ثبت شده است؛ به این فکر افتادم که دلیل این مهمجوریت چیست؟ البته دلایلی ذکر شده، مانند اینکه حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام عمر کوتاهی داشته و به طور طبیعی احادیث ذکر شده از ایشان کمتر است یا اینکه به دلیل حمایتی که دختر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از ولایت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام داشته، چندان روی خوشی به احادیث ایشان نشان داده نشده است.

داشتم فکر می کردم مگر فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام شبانه روز در کنار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نبود؟ مگر نمی توانست دیده های خود از هر لحظه زندگی پدرش را به عنوان سیره و حدیث نقل کند؟ مگر از خود فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام خاطره عملی و نظری وجود نداشت؟ اما چرا احادیث او کمتر از دیگران است؟ درست است عمر کوتاهی داشت؛ لیکن در همان عمر کوتاه هم جلسه های بحث و تدریس داشته؛ سخنرانی می کرده و شاگرد داشته است؛ ولی از خود او که هیچ، حتی از شاگردانش هم سخن زیادی در دست نیست؛ اینجاست که همان دست هایی را می بینم که

نمی‌خواستند اجازه دهند یک مدافع ولایت علی علیه السلام چندان نشانه‌ای از خود بجا بگذارد.

از کوتاهی عمر بانو و کم بودن احادیث نقل شده که بگذریم، آنچه در احساس من، خودنمایی می‌کند این است که او چندان رویی به امتش نداشته است؛ این فرضیه در ذهن من، شاید به دلیل جفاهایی که از جانب امت پدر دیده، شکل گرفته و شاید البته به صلاح‌حیدی که خودش می‌دانست و کمتر سخن گفته و کسی نمی‌داند چرا.

اما می‌دانم که حتی این کمی توجه هم، از مهربانی‌های بی‌حد اوست؛ آدم‌های مهربان که خیلی مهربانی می‌کنند، گاهی دیگر مهربانی‌شان دیده نمی‌شود؛ آنها از بس نور می‌دهند، دیگر کسی نورشان را نمی‌بیند. آن وقت است که دیگری صدا فقط نور می‌دهند و همه را گرم می‌کنند. دیگر مثل بقیه ادعایی نمی‌کنند و بوق و سرنا نمی‌زنند؛ فقط ساکت و آرام نور می‌دهند. این است که کسی نمی‌بیندشان. بعد هم مردم مستانه و گیج، سراغ اشخاصی دیگر می‌روند اشخاصی که دچار خودشیفتگی‌اند، بالا می‌نشینند و مدام حرف می‌زنند و نقل می‌کنند و می‌شوند منبع سخن. آدم یاد ضرب‌المثلی می‌افتد که می‌گوید: «کوری عصاکش کوری دگر شود».

از این غرولندهای درونی من که بگذریم، خیلی وقت است به این فکر می‌کنم که درباره بانو زهرا علیها السلام بنویسم؛ اما هم از غیر متخصص بودن می‌ترسم و هم از کارهای تکراری و مطالب تکراری. اما حالا فکر کردم سخنی که از دل

برآید، بردل هم می نشیند و این انگیزه‌ای شد که جسارتی کنم و قلم بردارم. می دانم که خدای مهربان مرا به خاطر بیان احساسم بازخواست نمی‌کند؛ اما از او می‌خواهم که در این راه سخت، اشتباهی نکنم.

راهی که روبرویم گشوده شد

کنار در ورودی سرپا ایستاده‌ام و به هر که وارد می‌شود، خوش آمد می‌گویم. گاهی که کسی نمی‌آید، می‌نشینم؛ اما باز با آمدن فرد جدیدی برمی‌خیزم. خودم را خادم مجلسی می‌دانم که متعلق به معشوقی مهجور است. روزگاری با خودم عهد بسته بودم اگر مرا یاری کند و به من رویی نشان دهد، تا آخر عمر خدمتش را بکنم و با هر نوع امکانات و توانایی که دارم، قدمی در شناختن و شناساندن او به مردم بردارم.

حالا او به من روی خوش نشان داده بود. من از یکی از تنگناهای زندگی‌ام به مدد او خارج شده بودم و این بهترین بهانه بود برای ادامه راهی که آغاز کرده بودم، شناختن او و شناساندنش. برای شناختن او به دنیای کتاب‌ها وارد شدم؛ خواندم و خواندم؛ اما بیشتر مطالب تکراری بود و کسل‌کننده. وقایع محدودی که گاهی حتی بدون هر نوع تحلیل نقل می‌شد؛ اما من که به کم قانع نبودم؛ خواستم قدم دوم را هم بردارم، یعنی شناساندن بانو. برای این کار البته صلاحیتی در خود نمی‌دیدم و لیاقتی هم. به فکرم رسید در خانه‌ام جلسه سخنرانی برپا کنم؛ یعنی از امکانات موجودم استفاده کنم. راستش تا قبل از آن زمان، از روضه‌های زنانه خوشم نمی‌آمد، از طرفی

هم نمی‌خواستم محفل مردانه‌ای راه بیندازم که زنان را بیشتر تشنه شناخت این زن می‌دانستم. تا قبل از آن روضه‌های زنانه را دوست نداشتم، زیرا مخاطبان نشان یا عده‌ای خانم سالخورده بخصوص و معین بودند که به خاطر بیکاری و فراغت در مرحله‌ای از عمر و کم‌شدن بار بچه‌ها و امور زندگی، اهل این جلسات شده بودند یا اگر جوان و میان‌سال حضور داشتند، سالن مد می‌شد و عرض اندام و خودنمایی؛ به همین دلایل، خودم هم بیشتر در این مجالس شرکت نمی‌کردم؛ حالا اما با چنین تصمیمی با چالشی جدید مواجه شده بودم. از طرفی خواهان برگزاری جلسه عمومی با حضور زنان، از جوان گرفته تا مسن و پیر بودم و از طرف دیگر، جلسه‌ای سنگین و با وقار و علمی دوست داشتم. برای آنچه به آن تمایل داشتم باید فرهنگ‌سازی می‌کردم؛ پس در این زمینه دست و آستین بالا زدم و شروع کردم با شرایطی که خودم آنها را تعیین کردم. گرچه با وجود نزدیکانم و اینکه تنها مرجع تصمیم‌گیری نبودم، کار کمی سخت می‌شد و نوع مخاطب هم خیلی اجازه نمی‌داد سطح علمی جلسه را بالا ببرم و به هر حال کیفیت کار آن‌طور که می‌خواستم انجام نمی‌شد؛ اما باز هم تفاوت‌هایی داشت و برایم قابل قبول بود و این راهی بود که شروع شده بود و من در مسیر آن قرار گرفته بودم و چیزهای زیاد و جدیدی در آن آموختم.

من هم مثل همه کسان دیگری که توفیق پیدا می‌کنند خانه‌هایشان را برای مجالس اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وقف کنند، شروع کردم. سال‌های اول به خاطر شرایط

اقتصادی خانواده، حتی برای تأمین بودجه آن مجالس هم مشکل داشتم؛ اما در نهایت، خیلی راحت و جالب همه چیز فراهم می شد.

برای شرایط مجلس سعی کردم سخنران های عالم تری را دعوت کنم. نظرخواهی می کردم و آنها را سبک و سنگین می نمودم و هر سال سعی می کردم کسانی را انتخاب کنم که بیشتر از حضرت زهرا علیها السلام بگویند و کار علمی کرده باشند. البته نوع مخاطبین خیلی اجازه نمی داد بیشتر از نیاز آنها صحبت شود؛ ولی من اینطور فکر می کردم که هرکسی به چنین مجلسی می آید، حتما تشنه است و هر تشنه ای را باید سیراب کرد؛ چه عالم باشد چه نباشد. یکی با علم سیراب می شود و یکی با علاقه و عشق؛ نوع دوم البته قابل برنامه ریزی نبود و جای ایراد گرفتن هم نداشت.

در این مجلس دیدم هر که می آید مهمان است و نه مهمان من، بلکه مهمان صاحب مجلس که با فخروناز در صدر مجلس نشسته بود و نورش به مجلس می تابید. می دیدم که من صاحب مجلس نیستم و اهمیتی ندارم؛ اما از برقراری چنین مجلسی هویتی دارم.

روزها با انجام کارهای آن خسته می شدم؛ اما خستگی دلچسب و شیرینی بود. خستگی اش شیرین بود؛ زیرا کاری هدفمند بود؛ هدفی که روشن و نورانی و دلپذیر و آرامش بخش می نمود. این دلخوشی قلبی که من مشغول کاری هستم و قدمی هدفمند برمی دارم که به من ارزش می دهد؛ چون برای کسی است که امکان دارد آن را از من قبول کند، مرا خشنود می کرد و آرامش می داد.

من روزهای سختی را توانستم با چنین دلخوشی‌هایی سپری کنم؛ این همان برکتی بود که آن مجلس به زندگی‌ام داده بود.

وسعتی به نام برکت

آن روزها گذشت و مشکلات من به تدریج حل می‌شد و سختی‌ها برایم آسان‌تر می‌نمود. سختی‌ها همیشه و در زندگی همه حضور دارند؛ اما مهم این است که با چه مقاومتی با آنها برخورد می‌کنیم. انتخاب بعضی کارها، مثل این کار برای من، مقاومت مرا بسیار زیاد کرده بود. این واقعیت را وقتی فهمیدم که به دلایلی مجلس روضه را کنار گذاشته بودم و مقاومت فوق‌العاده کمتری در خود می‌دیدم. به هر حال، در آن زمان که حضرت زهرا علیها السلام را با وجود خدمتگزاری به ایشان در کنار خود می‌دیدم، حتی مرگ و فقدان آدم‌هایی که در کنارم بودند، برایم قابل تحمل‌تر می‌شد. کسانی که با آنها شروع کرده بودم؛ ولی میانه راه تنه‌ایم گذاشتند و رفتند؛ اما من خوشحال بودم که با وجود همین مجلس هرساله، یادشان زنده می‌ماند.

واقعیت دیگری که در این مسیر یاد گرفتم این بود که مغرور نشوم؛ زیرا هیچ وقت نمی‌دانستم که مجلسم مورد پذیرش صاحبخانه هست یا نه. گرچه گاهی خودم یا دیگران خواب‌هایی می‌دیدیم که می‌شد به پذیرش، تعبیرش نمود؛ اما به هر حال، خواب بود، نه دلیلی موثق و با اطمینان؛ بنابراین همیشه در شکی شیرین از رضایت بانو بوده‌ام و هستم. تنها چیزی که مرا به ادامه راه امیدوار کرده و با وجود چنین شکی مرا به ادامه راه تشویق کرده، احساسی

کاملاً درونی بوده است. شوقی درونی که روز بروز بیشتر شده است. شوقی شبیه عشق که فکر می‌کنم همه کسانی که قدم در این راه می‌گذارند، به آن دچار می‌شوند؛ بچه‌های هیئتی و برگزارکننده مجالس اهل بیت. یک شوق حرکت دهنده و امیدوارکننده برای رقابتی بر سر به دست آوردن دل کسی که دوستش داری. نمی‌دانی از کار تو خوشحال می‌شود یا نه. حتی نمی‌دانی ناراحت می‌شود یا نه؛ ولی امید و شوق به تو اجازه دست کشیدن نمی‌دهد. بلکه تو را می‌کشد و جلوتر می‌برد.

یک چیز دیگر هم یاد گرفتم که شاید به درد خیلی‌ها بخورد؛ تا قبل از برپا کردن این نوع مجالس، فکر می‌کردم شرکت در مجالس روضه و سوگواری ائمه، برایم غم و افسردگی به همراه خواهد داشت؛ اما در این چند سال دیدم که برعکس، روح آزاد و شاد می‌شد، یک شادی سبک و رها. قبل از آن فکر می‌کردم با حضور در چنین جلساتی بیشتر افسرده می‌شوم؛ بیشتر به فکرناکامی‌های زندگی خودم می‌افتم؛ اما دیدم کاملاً برعکس بود؛ آشنایی با رنج‌هایی که آنها کشیده‌اند، آن هم کسانی که انسان‌های کامل‌اند، باعث می‌شد بینم سختی‌های زندگی من چقدر سبک و ناچیز است. به اضافه، عزاداری برای آنها، مرا سبک‌تر هم می‌کرد و همه شرکت‌کنندگان را هم. انگار صاحب‌مجلس خودش پای پیش می‌گذاشت و دستی روی شانه همه حضار می‌گذاشت و همدردی می‌کرد و گوشه‌ای از رنج هر کسی را با خودش می‌برد. رنج‌ها و سختی‌ها شاید کاملاً رفع نمی‌شد؛ اما همدردی او بار را سبک‌تر می‌کرد

و مقاومت‌ها را بالاتر می‌برد. این چنین بود که موقع تمام شدن جلسه، آنقدر احساس سبکی وجود داشت که اگر می‌دیدم کسی پرواز می‌کند، تعجبی نمی‌کردم.

شادی‌های فاطمه علیها السلام

خوب است کمی هم از شادی‌های زهرا علیها السلام بگوییم؛ مطلبی که کمتر به آن پرداخته شده است. در واقع اگر بخواهیم شادی‌های آن حضرت را بیان کنیم، باید به زمان بیشتری از عمر ایشان بپردازیم.

شادی‌های فاطمه علیها السلام، در واقع قسمت اعظم عمر کوتاهش را به خود اختصاص می‌دهد و غم‌های او، تنها قسمت کوچکی از عمر او را در برمی‌گیرد؛ اما متأسفانه ما آن حضرت را زنی غمگین و داغ‌دیده و مظلوم و ستم‌کشیده در ذهن تصور می‌کنیم. درست است که عظمت واقعه رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله برای بانو و ظلم‌هایی که به او شد، جانش را آزرده و آزرده‌گی او، جان همه ما را هم شرحه شرحه می‌کند؛ اما پرداختن به چیزهایی هم که کمتر به آن توجه شده، لازم است و خالی از لطف نیست.

مگر می‌شود زنی که این همه دلیل و بهانه برای شادی در زندگی داشته را آدمی افسرده و غمگین قلمداد کرد. بهانه‌های فاطمه علیها السلام برای شادی کم نبود. او دختری است که پدری در نهایت مهربانی دارد؛ پدری که اصلاً رسول مهربانی است؛ پدری که بعد از وفات حضرت خدیجه علیها السلام به جای یک مادر و به عنوان پدر به دخترش محبت می‌کند و آسایش عاطفی او را فراهم می‌نماید.

عشقی که پدر به فاطمه علیها السلام دارد، بزرگ‌ترین عامل شادی و روح بخش‌ترین بهانه زندگی برای حضرت زهرا علیها السلام است. حضرت محمد صلی الله علیه و آله که مهربان‌ترین پیامبران است، دخترش را چقدر باید دوست داشته باشد و این محبت تا چه حد می‌تواند دل دختری که خودش سرچشمه محبت است را شاد کند؟ همه شنیده‌ایم که می‌گویند دخترها بابایی هستند و متقابلاً پدرها هم هوای دخترهایشان را بیشتر دارند.

پیامبر و فاطمه علیها السلام، یکدیگر را عاشقانه دوست دارند، بخصوص که زهرا علیها السلام، دیگر محبت مادر را ندارد و پیامبر مهربان، جور محبت مادر را هم در حق فاطمه علیها السلام می‌کشد. چنین محبت دو طرفه‌ای به غیر از شادی درون و آسایش روح، چه پیامدی می‌تواند داشته باشد؟ بهانه برای شادبودن در زندگی فاطمه علیها السلام کم نیست؛ بزرگ‌ترین عامل‌های موجود در تاریخ بشری است.

وقتی انسان کاملی چون علی علیه السلام محبت او را خریدار باشد، دیگر شادی در نوک قله هستی‌اش قرار می‌گیرد. ما که نه علی علیه السلام را شناخته‌ایم و نه دیده‌ایم و فقط از زبان پدر و مادرهایمان و بعضی و عاّظ از او سخنانی شنیده‌ایم و شاید اندکی در کتاب‌ها؛ اما وقتی به حرمش وارد می‌شویم و روبروی ایوان طلایش قرار می‌گیریم، وقتی در کنار ضریحش قدم می‌زنیم و به آن نگاه می‌کنیم، آرامشی ابدی و بهشتی را تجربه می‌کنیم. این تجربه همه کسانی است که حرم او را دیده‌اند. تمامی هول و هراسی که از روز جزا و عقاب و مرگ در دل‌هاست، در

حرم امیرالمومنین به یک باره فروکش می‌کند و از بین می‌رود و تبدیل می‌شود به آرامش و آسایش خاطر؛ نمی‌دانم چرا؛ ولی دیگر هیچ نگرانی در هیچ کجای دل وجود ندارد. نمی‌خواهم بگویم که همه گناهان و خطاها نادیده گرفته می‌شود؛ اما آرامشی که آنجا هست، بدون شک بی‌دلیل نیست. روح انسان گاهی چیزهایی درک می‌کند که عقل او هرگز قادر به درک آنها نیست.

حالا چنین آرام جانی که قرن‌ها پس از نبودنش چنین آرامش می‌بخشد، بشود مونس و همدم آدمی؛ بشود قرین و شریک زندگی و کامل‌کننده وجود او. اصلاً مگر «آرامش کامل» به غیر از کنار «مهربانی کامل» قرار می‌گیرد؟ و تازه این شادی تمام، در شب عروسی‌شان که شب شادی کامل خودشان و دیگران است، باز هم بهانه‌ای دیگر می‌طلبد؛ بهانه‌ای که فقط مخصوص زهرا علیها السلام است تا شادی‌اش مضاعف شود؛ یعنی کسی که وجودش گنجایش شادی تام و مضاعف را دارد و وجودش گنجایش نور کامل را دارد. به وقت آن شب که زهرا علیها السلام به سوی خانه علی علیه السلام در حرکت است و گدایی در راه او قرار می‌گیرد و او پیراهن نوی خودش را از تن در می‌آورد و پیراهن قبلی را می‌پوشد و پیراهن نو را به او می‌بخشد؛ آن وقت با رضایت حاصل از انفاق شادی، رضایت خودش را مضاعف می‌کند.

بخشیدن لباس‌های کهنه و در کمد مانده، استفاده‌شده و سایز کوچک شده، چندان شادی به دل آدم وارد نمی‌کند. یک بار یک چیز که برایتان ارزشمند است، بدهید تا بفهمید چه شادی درونی در پی خواهد داشت.

زهرای علیها السلام که آن شب شادی اش کامل و تمام بود، چنین شادی مضاعفی را هم تجربه کرد.

البته به ذهنم خطور کرد، شاید خدای مهربان وقتی دید دوری از خانه پدری ممکن است شادی کامل فاطمه علیها السلام را خدشه دار کند، آن وقت این گدای سائل را سرراه او قرار داد تا این مهربان با مهربانی کردن، بقیه کدورتش هم به شفافیت و شادی تبدیل شود. چنین خدایی همیشه بهترین راه‌ها را بر سرراه بندگان خودش قرار می‌دهد؛ کافی است به او اعتماد کنیم و دل به اراده او بسپاریم؛ پیامش را درک کنیم و با آغوش باز، خواسته‌اش را بپذیریم. فاطمه علیها السلام هم چنین کرد. او می‌توانست همان لباس کهنه را بدهد؛ به این ترتیب او هم انفاق کرده بود و هم وظیفه‌اش را انجام داده بود؛ اما روح بی‌کرانش را راضی نکرده بود. روح بلند و متعالی به آرامش متعالی نیاز دارد.

زیبایی فاطمه علیها السلام

هیچ کس از زیبایی‌های فاطمه علیها السلام سخن نمی‌گوید. شاید صحبت از زیبایی‌های او در مجلس عزاداری درست هم نباشد. مشکل این است که برای فاطمه علیها السلام فقط مجلس عزاداری می‌گیریم و برای همین مجبور می‌شویم فقط از غم‌های زندگی‌اش بگوییم. در مجلس غم که نمی‌شود از شادی گفت. تازه در جشن‌هایی هم که برایش برگزار می‌کنیم، وقتی قصد می‌کنیم شادی فراوان ایجاد کنیم، می‌زنیم به خط شعر و مداحی و دست و هورا و کف، و دیگر مجلس، اجازه به بررسی جنبه‌های شاد زندگی او را نمی‌دهد. به همین دلایل،

شادی‌های زهرا علیها السلام همیشه مهجور مانده است؛ حالا بماند زیبایی‌های دیگرش.

فاطمه علیها السلام یک زن است و یک زن، مظهر زیبایی و صفات جمال خداوند است (و خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد).^۱ فاطمه علیها السلام به عنوان انسانی کامل در کمال این زیبایی قرار دارد. قبل از اینکه به روایتی بپردازم که زیبایی ظاهری آن حضرت را هم نشان می‌دهد، بگذارید به نکته‌ای اشاره کنم؛ اینکه واقعاً چه کسی زیباست؟ آیا برای زیبا بودن معیار مشخصی وجود دارد؟ مثلاً اندازه چشم‌ها تا چند سانتیمتر که باشد یا لب‌ها با چه نوع فرمی که باشد یا رنگ پوست تا چه حد از روشنی یا تیرگی که باشد فرد زیباست؟ چنین معیاری به طور قطع وجود ندارد و هر عقل سلیمی هم این را تأیید می‌کند. حتی اگر در زمان‌هایی معیارهایی برای زیبایی مد باشد و به عنوان ملاک زیبایی معرفی شود، همان‌ها در زمان دیگر، دمده و زشت می‌شوند. جالب این است که همه کسانی که چهره خودشان را به وسایلی تغییر می‌دهند تا زیباتر بشوند، هرگز نمی‌توانند حدی برای زیبایی در نظر بگیرند و به ناچار همیشه در این بیم به سر می‌برند که شاید زیباتر از آنها هم وجود داشته باشد.

زن یک هنرمند بالفطره تمام عیار است، حتی در بی‌هنرترین شکل ممکن هم که باشد؛ یعنی وقتی حتی با هیچ رشته هنری هم آشنا نباشد، می‌تواند زیبایی را حداقل در وجود خود و دیگران تشخیص دهد و البته حتماً گواهی می‌دهد

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نهج الفصاحه، ص ۲۹۳.

که این زیبایی نسبی است؛ یعنی بالاخره قبول می‌کند کسی زیباتر از او هست؛ اما می‌داند که او هم زیباست؛ پس همه زن‌ها زیبا هستند؛ حتی در زشت‌ترین شکل ممکن که باشند؛ زیرا به هر حال اندازه‌ای از زیبایی در وجودشان وجود دارد و شاهد آن، جذب مردانی است که با آنها زندگی می‌کنند و دوستشان دارند.

چه بسیار زانی که به نظر همجنسان خودشان زیبا هم نیستند؛ اما در نهایت خوشبختی در خانواده‌ای مشغول زندگی‌اند و خانواده‌هایشان آنها را زیبا می‌بینند و دوستشان دارند. اینجاست که دو اصل اساسی رخ‌نمایی می‌کند؛ یکی، نسبی بودن زیبایی که تا حدی اشاره کردم و دوم، اثری که زیبایی درونی روی زیبایی ظاهری می‌گذارد؛ البته دومی مهم‌تر است. زانی هستند که به نظر چندان زیبا نیستند؛ اما رفتارشان آنها را محبوب‌تر از زنان زیبای دیگر کرده است؛ پس باطن افراد و رفتارهای آنها در زیباتر شدنشان بسیار تأثیر دارد.

برگردیم به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام محبوب دل‌ها

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حرف بی‌پرده نمی‌زند؛ زیرا حرف‌هایش منشأ الهی دارد. خدایی که انسان را آفریده، کلام محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را می‌آفریند و برای همین، کلام او مثل قرآن برای ما حجت و تکیه‌گاه است؛ چنین پیامبری درباره‌ی زیبایی حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام می‌گوید: «اگر برای زیبایی فقط یک شخص وجود داشت، آن شخص فاطمه بود.»^۱

۱. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۷۷۲؛ فرهنگ فاطمی، ص ۲۲۵.

از این کلام، تنها مورد و معیار زیبایی را می‌شناسیم و به ما معرفی می‌شود. ملاک زیبایی اکنون روبروی ماست؛ کسی که پیامبر او را معرفی می‌کند. گرچه من ثابت کردم که چنین معیاری وجود ندارد؛ اما اکنون و در این زمان که فاطمه علیها السلام را نداریم، پس معیاری هم نداریم. همین طور نقل کرده‌اند که پیامبر به دامادش وقتی تنها می‌شدند می‌فرمود: «ای ابوالحسن، همسر خوبی داری و چقدر زیباست. به تو مزده می‌دهم که سید زنان بهشت است.»^۱

«فاطمه صدیقه علیها السلام به جهت زیبایی صورت و نوری که تابان و نمایان در پیشانی او بود، به زهرا شهرت یافت؛ حتی زمانی که در محرابش می‌ایستاد نور او برای اهل آسمان می‌درخشید؛ همان طور که ستارگان برای اهل زمین می‌درخشند.»^۲

و چه شاعرانه این تعبیر را همین نویسنده ادامه می‌دهد: «و اگر برای طلب اول ماه حاضر می‌شد، به جهت غلبه نور چهره فاطمه علیها السلام بر نور ماه، نور هلال دیده نمی‌شد و نور ماه محو می‌شد.»^۳

فاطمه علیها السلام زیباست و آراسته؛ او زیبایی ظاهری و آراستگی خود و زندگی‌اش را دوست دارد و به آن پایبند است.

پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه از سفر باز می‌گشت، به دیدن فاطمه علیها السلام می‌رفت و مدتی

۱. فرهنگ فاطمیه، ص ۳۲۶.

۲. صدیقه شهیده، سید عبدالرزاق مفرم، ص ۳۳.

۳. بحار، ج ۱۷، ص ۱۷.

زداو می نشست. یک بار وقتی به خانه اش رفت، دید زهرا علیها السلام دستبندی از نقره و گردنبند و گوشواره‌ای برای خود فراهم کرده و پرده‌ای بالای در ورودی خانه اش آویزان کرده است؛ پیامبران بار اما خیلی در منزل زهرا علیها السلام نشست؛ زود به مسجد رفت. زهرا علیها السلام که پدرش را از هر کسی بهتر می شناخت، فهمید علت کدورت پدرش چیست. گردنبند و دستبند و پرده را برای پیامبر فرستاد تا به مستمندان انفاق کند. او به خاطر موقعیت اجتماعی اش از علایق و حقوق خودش و زیبایی‌هایی که هر زنی دوست می داشت، صرف نظر کرد.

وجود پاک

از او حرف زدن و نوشتن کار خیلی سختی است. حرف زدن از کسی که به او احاطه نداری، غیر ممکن است و تلاشی بیهوده و حتی شاید اشتباه باشد؛ بخصوص از نگاه عالمان و کسانی که چوبشان چوب عقل است و استدلال. اما حرف زدن از کسی که دوستش داری و خانه‌ای در دل تو دارد، به او فکر می‌کنی و سال‌ها ذهنت درگیر او بوده، در آرزوی دیدارش هستی و دلت می‌خواهد او هم نگاهی به تو بکند، امکان پذیر است. امکان پذیر که هست هیچ، به نظرم لازم هم هست. عشق و علاقه مقدس هم خودش مقدس است و حرف زدن از آن هم ترویج خیر و محبت. تازه این مسلم است که همه چیزهایی که دوست داری برایت قابل دسترسی نیستند؛ پس آیا باید لب فروبندی و از آنها حرف زنی؟

درست است که از فاطمه علیها السلام حرف زدن سخت است؛ اما شیرین است و

دلچسب؛ به آدم هویت می بخشد؛ هستی را شیرینی می کند و امید را در زندگی جریان می دهد. شک ندارم اگر خود او اکنون اینجا بود، دست یازیدن به چنین امیدی را اجازه می داد. آخرین هم خودش نوعی یاری رساندن است به فقیر و مسکین و یتیم؛ فقیر عشق و مسکین علم و یتیم زعیم امت.

ما یاد گرفته ایم حرف های معصوم را حجت قرار دهیم. مبانی اعتقادیمان را بر مبنای قرآن و سخنان معصومین علیهم السلام استوار می کنیم و احکام عملی مان را هم بر اصولی که از همین منابع به دست آورده ایم و با کمک گرفتن از عقل و اجماع علما پایه گذاری کنیم؛ پس ریشه اصلی اعتقاداتمان بر مبنای اعتقاد به عصمت منابع مان استوار است. یاد گرفته ایم که منابع اصول اعتقادی و عملی ما، معصوم از خطا و اشتباه هستند و درست به همین دلیل به آنها اعتماد کرده ایم. خیری ندیده ایم از قانون های وضع شده توسط انسان ها که به غیر از تغییر دائم، به خاطر معیوب بودن، کفاف روح وسیع انسان ها را هم نمی دهد و این است که پناه آورده ایم به قوانینی که ریشه در سخن خدا و بنده هایی از او دارد که اشتباه نمی کنند و علمشان از جانب خداست و بدون خطا.

به غیر از پیامبر صلوات الله و آله و عتبه و ائمه اطهار علیهم السلام، سخن فاطمه علیها السلام و عمل او هم برای ما حجت است؛ زیرا او را هم معصوم می دانیم. فاطمه علیها السلام با اینکه یک زن است و در زمانی زندگی می کند که زنان که هیچ، مردان هم فرصت تحصیل نداشتند؛ اما هم علم تمام دارد و هم اشتباه نمی کند؛ این ادعا اثبات پذیر است.

درباره علم او بد نیست به سخنانش مراجعه کنیم. من سخنرانی های او

را خوانده‌ام؛ شما هم بخوانید. اگر بعد از خواندنش به نتیجه‌ای غیر از این رسیدید که او عالمه‌ای است که همه کس نمی‌تواند حرف‌هایش را بفهمد، با من هم عقیده خواهید شد. به غیر از نوع کلام و قوت در سخنرانی و قوت در کلمات به کار برده، استدلال‌هایی که در خطبه فدکیه او به کار برده شده، نشان از علم و احاطه او دارد. حالا اینکه این علم از کجا آمده، برای عقل ناقص من هم قابل پذیرش است که علاوه بر وجود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که خودش با وحی، متصل به علم الهی است و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که در علمش برای تمام عالمیان از مسلمان و غیر مسلمان شکی نیست، منبع الهی هم برای فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ بی‌شک وجود داشته است. واقعیت این است که عقل سالم و بدون زنگار، گیرنده قوی برای علم لدنی و الهام پاک از طرف خداست و فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ منبع این خلوص و پاکی بود؛ یعنی عصمت او ریشه همه فضیلت‌های اوست.

اما درباره عصمت بیابید خیلی سخت نگیریم. بگذارید به زندگی خودمان نگاهی بیندازیم تا درک بعضی مفاهیم برایمان آسان‌تر شود.

همه ما موقعیت‌هایی در زندگی خصوصی خود داشته‌ایم که فضا برای آنکه مرتکب اشتباهی بشویم یا گناهی انجام بدهیم، آماده و مهیا بوده است؛ اما به وسیله نیرویی نامعلوم، آن کار را انجام نداده‌ایم یا گاهی اصلا، فکر انجام بعضی کارها به ذهن مان خطور هم نکرده است، چه رسد به انجام دادن آن؛ در صورتی که همان کار را شخص دیگری به راحتی انجام داده و به آن آلوده شده است. درست به همین دلیل من معتقدم همه ما یک عصمت نسبی

داریم که قسمتی از آن، ن ریشه در اعتقاد و درجه اعتقاد دارد و قسمتی از آن هم توضیح پذیر نیست؛ چون ریشه آن نامعلوم است. از مورد اول که در معصومین به حد صد درصد است به نام «یقین» و از مورد دوم که باز هم نزد آنها صد درصد است، من به «طف خدا و عنایت او» یاد می‌کنم. مثال برای عصمت نسبی بسیار است؛ کافی است هر یک از ما به گذشته خودش نگاهی بیندازد و مواقعی را بیاد آورد که تا مرز انجام یک عمل پیش رفته؛ اما نیرویی او را یاری کرده تا آلوده نشود، البته نسبی است؛ چون گاهی هم آلوده شده‌ایم. شاید با این هم‌زاد پنداری، راحت‌تر بتوانیم بفهمیم که امکان دارد کسی با کامل کردن نیروی عقل با محاسبه و مراقبه و با پاک کردن وجودش و اتصال به معدن الهی، می‌تواند آنقدر خالص و پاک باشد که حقیقت را به راحتی دریافت کند و تصمیم اشتباه نگیرد.

البته دلایل عصمت ائمه ع و فاطمه زهرا ع فقط این‌هایی که گفتم نیست و محکم‌ترین دلایل آیات قرآن و سخنان خود پیامبر ص است. من به دو دلیل بسنده می‌کنم که به نظرم برای متن از دل برآمده من، کافی است و جامع. اولین دلیل:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾

«خداوند هر نوع پلیدی را از شما خانواده پیامبر برد و شما را پاک و پاکیزه

کرد.»

اینکه اهل بیت پیامبر در این آیه چه کسانی هستند را خود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حرف و عمل، بارها و بارها به همه فهمانده اند. وقتی برای هر نماز، جلوی در خانه حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام می ایستادند و صدا می زدند: نماز، نماز، ای اهل بیت من و بعد آیه تطهیر را می خواندند.^۱

دلایل دیگری هم برای این مطلب هست که در همان کتاب و کتاب های دیگر آمده است. از جمله حدیث کساء که آشنای همه ما هست و معانی آن را می دانیم.

فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام شاعری بود

روزگاری به شعر و داستان، بی اندازه علاقه مند بودم؛ حتی نوشته هایی هم در این زمینه داشتم. مشتاقانه در مسابقات شرکت می کردم و حتی جایزه هم می گرفتم؛ اما روند زندگی، مرا از نوشتن دور کرد؛ یکی از عواملی که در دور شدنم تأثیر داشت، تحصیلات غیر مرتبط به ادبیات بود که مرا روز بروز از آن هدف دورتر کرد در حالی که نهال آرزویش همچنان در وجودم زنده و تازه مانده بود. طی این سال های مهجوری، کارهای زیادی کردم که مرا راضی نمی کرد؛ اما در شرایط جدیدی از زندگی کاری ام مجبور شدم سراغ تحصیل رشته های مرتبط با دین هم بروم؛ در جریان این تحصیلات، با قرآن هم تا اندازه ای بیشتر آشنا شدم.

همه این ها را گفتم تا به اینجا برسم که در این سال ها در مطالعات قرآنی به

۱. فرهنگ فاطمیه نیلی پور، ص ۳۲.

این آیه قرآن برخورد کردم: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ؛ و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند».^۱

برخورد با این آیه موجب شد کمتر به سراغ شعر بروم. البته بعدها متوجه شدم که منظور این آیه، شعر جاهلیت بوده است. اشعاری که دارای محتوایی بیهوده و هزل بوده و بعضا با الهام‌های شیطانی گفته شده است. علاوه بر این فهمیدم اسلام نه با هنر شعر که با محتوای جاهلانه اشعار جاهلیت مخالف است و می‌گوید باید در این قالب زیبای هنری، محتوای زیبا و معرفتی ریخت.

بعد از آن هم وقتی در احوال فاطمه زهرا علیها السلام مطالعه کردم، به اشعار زیادی از آن بانو برخورد کردم که از ایشان نقل شده است. وقتی می‌گویم فاطمه علیها السلام را نشناخته‌ایم یا فقط قسمتی از زندگی او را به ما شناسانده‌اند، یعنی همین و در واقع قرآن راهم درست نشناخته‌ایم؛ (به دلیل برداشت اشتباهی از یک آیه). شعرخواهی نخواهی جزئی از زندگی بشر است؛ حتی اولیای خدا هم از آن در بیان احساسات و حرف‌هایشان استفاده کرده‌اند و من فهمیدم اشتباه می‌کرده‌ام.

در زمانی که به دنبال شناختن فاطمه علیها السلام رفتم، اشعار زیادی از او دیدم که از بین آنها بعضی را که بیشتر به دلم نشست ذکر می‌کنم.

نویسنده کتاب فرهنگ فاطمیه، در ص ۳۹۹ کتابش می‌نویسد: «فاطمه

۱. شعرا، ۲۲۴.

زهرای علیها السلام از بلاغت فوق العاده و مهارت در سخن، در نثر و نظم برخوردار است. «
 او موضوعات این شعرها را در این عناوین دسته بندی می کند:

- در شب ازدواج؛
- در تربیت فرزندانش؛
- در همسرداری؛
- در برخورد با فقرا؛
- در رثای خودش هنگام پرکشیدن از دنیا و یاد عاشورا؛
- در رثای پدر بزرگوارش.

همه این اشعار در این کتاب و کتب دیگر نقل شده و موجود است. اشعار به زبان عربی است و البته اگر تسلط به زبان عربی بیشتر باشد، ارزش و اعتبار آن بیشتر مشخص می شود. بیان ترجمه آن البته به زیبایی خود شعر عربی نیست؛ اما نقل بعضی از آن خالی از لطف نیست. می گویند روزی گرسنه ای در منزل فاطمه علیها السلام را کوید و تقاضای کمک کرد. علی علیه السلام در قالب شعری نیازمندی آن گرسنه را به حضرت زهرا علیها السلام بازگو فرمود و تذکر داد اگر امکان دارد به او کمک کند.

حضرت زهرا علیها السلام مهربان هم در قالب شعر، چنین به او پاسخ داد:

«امر تو شنیدنی است، ای پسرعموی من، سمعاً و طاعتاً

از من نیست سرزنبشی و نه ملامتی

طعامش می دهم و به ساعت دیگر خود فکر نمی کنم

اصلاً آرزویم این است که
 وقتی گرسنه ام ایثار کنم.»
 چقدر زیبا در جایی دیگر شوهرش را در اشعاری مدح می‌کند:
 ظهور کرد فخر و عزت برای ما
 عزت شامخ و بلند و والا
 و سربلند شدیم میان فرزندان عدنان
 تو به بزرگی و برتری رسیدی
 و بزرگتر از هر چه هست شدی
 و کوتاه آمدند جن و انس در مقابل مجدت
 علی را می‌گویم
 بهترین کسی که بر خاک قدم نهاد
 صاحب مجد و فضل و احسان را
 مکارم اخلاق و بزرگی‌ها از آن اوست
 تا همیشه وقتی که مرغان مشغول اند
 به ترنم و غزل خوانی روی شاخه‌های درخت^۱
 چقدر زیبا توصیف می‌کند و سخنانش زیبایی در زیبایی است.
 بین اشعار حضرت زهرا علیها السلام اشعاری بود در زمان اندوه‌اش که ترجمه‌اش هم
 زیبا و دلنشین بود:

۱. فرهنگ فاطمیه، ص ۴۰۰، با اندکی تغییر.

هرکس بمیرد یادش کم می‌گردد
به جز پدرم ، رسول خدا
که هر روز یاد او فزونی می‌گیرد
بیندیش؛ هنگامی که غم و اندوه در جانت فراوان می‌گردد
(بیندیش) آیا رسول خدا زنده است
یا خاک قبر او را از یادها برده است؟^۱
و شعری دیگر:
اگر قُمری شب هنگام برشاخه‌ای بگرید
من صبحگاهان می‌گیریم
بعد از تو حزن و اندوه را مونس خود خواهیم ساخت
و اشک را اسلحه خود قرار می‌دهم
چه باکی است
بر کسی که خاک قبر احمد را بوییده
که در تمام زندگی ، دیگر هیچ عطری نبوید.^۲
فاطمه علیها السلام در هنگام شهادتش هم وصیتش را طوری می‌سراید که برای همه
تاریکی‌های زندگی ما شمع است تابنده. برای زمان‌هایی که عزیزی از دست
می‌دهیم و غمگین هستیم. فاطمه علیها السلام این شعر را خطاب به همسرش
می‌سراید:

۱. فرهنگ فاطمیه، ص ۱۴۴، حدیث ۱۱۱.

۲. فرهنگ فاطمیه، ص ۱۴۴.

گریه کن بر من هرگاه خواستی گریه کنی
 ای بهترین هادی‌ها
 و اشک‌ها را جاری کن که امروز است روز فراق
 ای هم نشین فاطمه
 وصیتت می‌کنم به نسل من
 که همدم اشتیاق‌اند و محبتم
 گریه کن بر من
 و گریه کن بر یتیمانی
 و فراموش نکن
 گشته‌های دشمن به زمین عراق
 که جدا مانده‌اند و صبح کردند سرگردان
 در بیابان به روز فراق
 و خداوند قسم یاد کرد به روز فراق.
 (منظور فاطمه علیها السلام یتیمان امام حسین علیه السلام در واقعه کربلاست.)^۱

فاطمه علیها السلام هنرمند بود

دانه‌های بافته‌ام را یکی پس از دیگری می‌اندازم روی میل بافتنی و نخ کاموا را از توی آن درمی‌آورم و دانه دیگری را می‌آفرینم و هی دانه به دانه بیشتر و هی رج به رج بیشتر. هرسانتیمتری که به بافتنی اضافه می‌شود، اندکی به آرامش

۱. فرهنگ فاطمیه، ص ۴۰۱، با اندکی تغییرات.

افزوده می شود. انگار همه سیاهی ها لابلای دانه های بافته شده، یک به یک محو و نابود می شوند و دانه های صبر و آرامش بافته می شوند.

امروز سخن خیلی جالبی خواندم؛ یک سخن از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که می فرمایند: «بهترین سرگرمی برای زن صالحه بافندگی است.»^۱

با دیدن این حدیث، فهمیدم این هنر و هر هنر خانگی دیگری که یک زن برای تأمین احتیاجات خانواده یا برای ارضای حس زیباشناسی اش یا حتی برای امرار معاش از آن استفاده می کند، می تواند منظور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باشد.

خوشحال شدم که ناخودآگاه کاری را دوست دارم و انجام می دهم که از دید پیامبرم کار درستی است. در واقع این فطری بودن دینم را نشان می دهد. خوشحالم که دینی را انتخاب کرده ام که اوقات فراغت را هم می بیند و برایش پیشنهاد و برنامه دارد.

جالب اینکه همان جا خواندم یکی از کارهایی هم که فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام انجام می داده، همین بوده است. در همان جا داستانی خواندم که چندین نکته را درباره بانویم برابم روشن کرد:

روزی از روزهای زندگی مشترک علی عَلَيْهِ السَّلَام و فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام، مردم این زوج را دیدند که از خانه بیرون زدند و به طرف بازار روانه شدند. در بازار، چیزی که فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام برای فروش ارائه داد، پشم های ریسیده ای بود که به دستان خود او بافته شده بود و حالا در کنار علی عَلَيْهِ السَّلَام به بازار برای کسب درآمد عرضه می شد.

۱. مکارم الاخلاق، طبرسی، ص ۱۲۴.

آنها نتیجه دسترنج و کار زهرا ع را فروختند و جو خریدند و از درآمد آن برای خانواده نان تهیه کردند.

وقتی دختر پیامبر ص کار می‌کند و درآمد دارد؛ معامله و داد و ستد می‌کند و در کنار شوهرش در اداره اقتصاد خانواده سهیم است، برایم یقینی می‌شود که همه زنان می‌توانند در اقتصاد خانه شریک باشند؛ چه از راه هنرهای خانگی و چه از راه داد و ستد.

و اما ادامه داستان هم دوباره من را به جزیرهٔ مهربانی بانوی خودم رساند. وقتی که فاطمه ع از جو تهیه شده، پنج نان با دست پخت خودش آماده کرد؛ اما همین نان‌ها هم مهربانی زهرا ع را نشانه رفت. وقتی که ساثلان روزبه روز در خانه او را زدند، یک روز اسیر و روز دیگر یتیم و روز سوم مسکین و نان‌ها همه سهم مهربانی زهرا ع شد، به این میهمانان ناخوانده.

بله، هر فرصتی در زندگی می‌تواند جنبه‌ای از روح انسان را پرورش دهد و یک خصوصیت نهفته در اعماق وجود آدمی را هویدا و آشکار کند. زهرای هنرمند ع که با کار در خانه و اوقات فراغتش چیزی آفریده بود و روح آفرینندهٔ خود را آشکار کرده بود، در ادامه به مهربانی اش هم بازگشت و آنچه را دوست داشت، تقدیم کرد.

فعالیت های اقتصادی حضرت زهرا ع

به غیر از داستانی که در قسمت قبل ذکر کردم و برایتان گفتم که فاطمه ع حاصل هنرش را به بازار برد و فروخت، داستان‌های دیگری هم از

فعالیت اقتصادی ایشان نقل شده که البته بارزترین و پرسروصداترینش مسئله باغ یا دهکده فدک است که در سال‌های آخر عمر او به قضایای سیاسی آمیخته و به همین جهت معروف شد.

قصه فدک

فدک سرزمینی آباد و حاصلخیز در نزدیکی خیبر و فاصله‌اش با مدینه، قریب به ۱۴۰ کیلومتر بود. این سرزمین در مالکیت یهودیان قرار داشت. بعد از گسترش اسلام و استقرار مسلمانان در مدینه، وقتی پیامبر ﷺ شروع کرده بود به دعوت سران کشورهای دیگر و ادیان دیگر، سفیری هم برای یهودیان این ناحیه فرستاد. یهودیان ترجیح دادند به جای تغییر دینشان، این منطقه را به عنوان جزیه در اختیار پیامبر ﷺ و مسلمانان قرار دهند. جزیه در واقع نوعی مالیات به دولت اسلامی بود که باقیمانندگان بر ادیان گذشته پرداخت می‌کردند.

عده‌ای از مفسران و محدثان شیعه و گروهی از دانشمندان اهل سنت می‌گویند بعد از نزول آیه: «فَاتِذَا الْقُرُوسِ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ»^۱ پیامبر ﷺ دختر خود را پیش خود خواست و فدک را به وی واگذار کرد.

قبل از این واقعه، در فتوحات وقتی پیروزی با مسلمانان بود، زمین‌ها و مناطقی که فتح می‌شد بین مهاجرین و انصاری که زمین نداشتند، تقسیم می‌شد؛ اما هیچ‌گاه در این تقسیم‌ها به حضرت علی عليه السلام و خانواده بنی‌هاشم چیزی داده نشده بود، با اینکه دلآوری‌های او در این جنگ‌ها زبانزد همه بود.

مردم دیده بودند که خدیجه زن ثروتمند مکه تمام ثروت خود را در راه نشر اسلام داد؛ اما پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای دادن حق همه مسلمانان، دیگران را به خانواده خود ترجیح داده بود.

اما آن روز با دستور خدا در آیه: «آت ذالقربی» پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ موظف و مسئول شد که فدک را به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ ببخشد؛ البته پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اضافه نکرد که چون فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ زن است، فدک را به او نمی‌دهم و به نام شوهرش یا پسرانش می‌کنم و یا چون او قدرت اداره این زمین‌ها را ندارد، مسئولیت آن را به مردان خانواده می‌سپارم، بلکه آن محل را به کسی بخشید که مطمئن بود توانایی اداره‌اش را دارد و بهترین راه‌ها را برای مصارف آن و خرج عایدات آن می‌داند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در واقع فدک را به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ برای امرار معاش وی و فرزندانش و فقیران بنی‌هاشم بخشید که همگی روزهای سختی را می‌گذراندند. از سختی‌های زندگی آنها قصه خیلی شنیده‌ایم؛ اینکه خودشان چیزی برای خوردن نداشتند و در گرسنگی به سر می‌بردند، مثل قصه‌ای که ذکر شد و آنها خوراک‌شان را به یتیم و مسکین و فقیر دادند و به دنبالش آیه: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»^۱ نازل شد.

البته بعد از مرگ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این زمین‌ها از اختیار فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ خارج شد و در آن اوضاع روحی پس از مرگ پدر و ندادن حق خلافت به شوهرش، این مسئله هم یکی از مسائلی بود که فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ با آن درگیر شد و بابتش مبارزه کرد.

فاطمه علیها السلام در سخنرانی که به خطبه فدکیه معروف است با استدلال و دلیل به خلفا ثابت کرد که مالکیت از آن اوست، اما به دلایل سیاسی باز هم حق او را به او ندادند.

برای نکه فکر نکنید این مالکیت برای شخص فاطمه علیها السلام منفعتی مالی به همراه داشت، قصه‌ای دیگری گویم که مثل آن در روایات خیلی هست.

روزی از روزهای گرم مدینه، وقتی علی علیه السلام خسته از کار در نخلستان‌ها به خانه برگشت، به فاطمه علیها السلام گفت: غذایی در منزل داریم که رفع گرسنگی کنیم؟ زهرا علیها السلام پاسخ داد: در خانه چیزی نداریم و من دو روز است به بهانه‌های مختلف حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را سرگرم می‌کنم.^۱

درباره درآمد فدک و مصارف آن، قابل توضیح است که فاطمه مهربان علیها السلام که نور مهربانی‌اش متصل به نور مستقیم خداست و شادی‌اش در شب ازدواج با بخشش در راه خدا کامل می‌شود، از ثروت دنیا هم همان استفاده را می‌کند، یعنی برای مهربانی‌کردن، برای بخشیدن و انفاق‌کردن و سروسامان دادن به اوضاع مردم اطرافش.

به هر حال حضرت زهرا علیها السلام با قوت تمام، هم فعالیت اقتصادی داشت و هم پای حقوق اقتصادی خود ایستاد و مثل وکیلی کاردان، تمام عیار از آن دفاع کرد و در استدلالات خود پیروز هم شد. شاید روزی به سراغ بیان این مبحث هم بروم.

۱. فرهنگ فاطمیه نیلی پور، ص ۱۱۱.

سخنرانی‌های فاطمه علیها السلام

شاید همه ما این سخن فاطمه زهرا علیها السلام را شنیده‌ایم که گفته‌اند: «برای زن بهتر است مردی را نبیند و مردی هم او را نبیند.» و یا قصه حضور زهرا علیها السلام را با حجاب پیش چشم فرد نابینا شنیده‌ایم که علتش را حفظ حجاب خودشان ذکر کردند و اینکه اگر نابینا مرا نمی‌بیند، من او را می‌بینم و اگر او مرا نمی‌بیند، بوی مرا احساس می‌کند.^۱ او اینقدر نگران حجاب و عفافش بود که حتی سفارش کرد برای پس از مرگش هم تابوتی دیواره‌دار طراحی کنند که حجم بدنش را نامحرمان نبینند.^۲

اما چیزی که کمتر به گوشمان خورده یا درباره‌اش مطالعه کرده‌ایم، سخنرانی‌های حضرت زهرا علیها السلام است که در میان عموم مردم از زن و مرد و حتی در مقابل خواص جامعه از زمامدار و عالم و عارف بیان شده است.

می‌گویند هر کسی را می‌خواهید بشناسید، سخنانش را گوش کنید. مثل حضرت علی علیه السلام که آوازه جهانی دارد و هر غیرمسلمانی هم که سخنان او را شنیده، اعتراف می‌کند که او عالم و انسان کامل است. اما ما تا چه حد صحبت‌های حضرت زهرا علیها السلام را شنیده‌ایم و آن را تحلیل کرده‌ایم؟ از سخنان حضرت زهرا علیها السلام اندکی به صورت پراکنده نقل شده است. اما کلاس‌های درسی ایشان که گفته شده وجود داشته، چیزی موجود نیست یا من شنیده‌ام.

۱. فرهنگ سخنان حضرت زهرا علیها السلام، ص ۶۱.

۲. فرهنگ سخنان حضرت زهرا علیها السلام، ص ۶۳.

چندین سخنرانی داشته‌اند که متن کامل آنها نقل شده و حتی اگر یکی از آنها هم نقل شده بود، برای شناخت شخصیت علمی و ادبی و سیاسی حضرت کافی بود. یک زن کامل و چندبُعدی که آگاهانه در جامعه اسلامی حضور دارد و نقش ایفا می‌کند، نه مثل آنچه ما فکر می‌کنیم از اطلاعات به دست آمده‌مان؛ دور از فعالیت سیاسی و اقتصادی و حضور فیزیکی در اجتماع.

سخنرانی‌های حضرت زهرا علیها السلام که کامل نقل شده شامل:

سخنرانی که به خطبه فدکیه هم مشهور است و بسیار مفصل است و در جمع همه انصار و مهاجرین از مرد و زن در مسجد و در حضور حاکمان وقت ایراد شد؛^۱

سخنرانی در جمع زنان مهاجر و انصار که در موقع بیماری به عیادت او رفته بودند؛^۲

سخنرانی در جمع آدم‌های کوچک و بازار وقتی که کودتاگران به خانه او هجوم آورده بودند و او به جای خزیدن به داخل خانه و عجز و انابه، در خانه‌اش ایستاد و سخنرانی کرد.^۳

و سخنرانی چهارم باز هم در یورش به خانه‌اش برای بردن حضرت علی علیه السلام به مسجد برای بیعت با ابوبکر بود.^۴

اگر به دنبال شناخت واقعی و عمیق‌تری از بانو هستید و برایتان این سوال

۱. کتاب صدیقه شهیده، ص ۱۵۱، به نقل از ابن جریر طبری.

۲. فرهنگ فاطمیه، محمد دشتی، حدیث ۵۸، ص ۹۰.

۳. همان، حدیث ۵۹، ص ۹۶.

۴. همان، حدیث ۶۴، ص ۱۰۴.

وجود دارد که فاطمه عليها السلام در آن جمع چه می‌توانست گفته باشد، به پیوست این متن مراجعه کنید.

خانواده

در این قسمت می‌خواهم از خانواده بگویم که از اهمیت و ارزش و اعتبارش خیلی شنیده‌ایم و برایمان خیلی سخن گفته‌اند و شاید خیلی مطالعه هم کرده باشیم؛ اما بیشتر از همه اینها با آن زندگی کرده‌ایم و چه چیزی می‌تواند اهمیت یک چیز را برای ما بیشتر روشن کند، غیر از آنکه با پوست و گوشت خود احساسش کنیم و لحظه لحظه با آن زندگی کرده و آن را درک کنیم. بیشترمان بهترین ساعات عمر خود را در خانواده گذرانده‌ایم، حتی آنها که از خانواده فراری‌اند، وقتی به گذشته خود فکر می‌کنند، به همین واقعیت می‌رسند که بهترین قسمت عمرشان زمان‌های حضور میان خانواده است. حتی در همین زمان ما هم که نوک پیکان هجوم و نابودی به طرف خانواده نشانه رفته، هنوز این خانواده است که آخرین بهانه و جایگاه آرامش و امید است.

عزیزترین آدم‌های زندگی ما عموماً خانواده‌مان هستند، اصلاً زنده‌ایم به خاطر خانواده. کار می‌کنیم و فعالیت داریم به خاطر خانواده و در انتهای روزهای شلوغ و هفته‌های پرکار به دامان خانواده پناه می‌آوریم؛ تازه این قضیه به ما زنان که می‌رسد، رنگ دیگری به خود می‌گیرد، رنگ از خود گذشتن. نه اینکه بخواهم بگویم برای مردان چنین نیست یا حتی برای بقیه اعضای خانواده، اما برای زنان این قضیه رنگ و بویی دیگر دارد، کمی

غلیظ تر از بقیه اعضای خانواده شاید. دلیلش هم این است که مردان و بقیه اعضای خانواده همزمان با وقت گذاشتن برای خانواده، برای خودشان هم وقت می گذارند و به امور شخصی شان مثل تحصیل و کارهای شخصی و دیگر علائق خود می رسند، اما زنان عموماً از خیلی آرزوها و امور شخصی شان به خاطر اولویت دادن به خانواده می گذرند. در واقع صحبت بر سر همین اولویت بندی است. به دنبال همین توضیحات برای من هم به عنوان هر زن متعلق به خانواده سنتی در ایران یا هر جای دیگر دنیا هم همین اتفاق افتاده و در مراحل از زندگی اولویت را به خانواده ام داده ام، اما به دنبال این اولویت بندی ها همیشه گوشه ذهنم این شبهه باقی مانده که آیا درست عمل کرده ام یا نه؟ و اینکه خانواده آیا چنین ارزشی دارد که به خاطر آن من پا روی آرزوها و اهداف خودم گذاشته ام و به خاطر آن بعضاً در خانه نشسته ام و به مدیریت خانواده بسنده کرده ام و پتانسیل های درونی ام را به فعلیت نرسانده ام. شاید اگر من هم حتی مثل شوهرم همراهی داشتم، حالا موقعیت اجتماعی ام مثل او درخشان بود و شاید اگر پشتیبانی مثل خودم برای بچه هایم داشتم، تحصیلاتم به جایی بیشتر از این و هدفمندتر از این رسیده بود... به علاوه همه اعضای خانواده معتقدند من در این زمانها وظیفه ام را انجام داده ام و وقتی به مرحله ای از زندگی می رسند، بی شک موفقیتشان را در سایه همت و تلاش خودشان می بینند و شاید اصلاً تلاش و ایثار من به عنوان مادر به نظرشان نیاید. آنوقت من می مانم با آرزوها و اهداف از دست

رفته و عمری که در گذشت آن پا روی خود گذاشته ام. دقیقاً در چنین مرحله ای همه سؤال‌های ذهنی و شبهات به سراغ افکارم می‌آید و نیازمند تحلیل و بررسی دقیق زندگی‌ام می‌شوم. باید دوباره بنشینم و زندگی‌ام را سبک سنگین کنم، دوباره اعتقاداتم را کف دست بگیرم و نگاهش کنم و چیزهایی را به خودم یادآوری کنم. یادآوری کنم که بر چه اساسی چنین تصمیماتی در زندگی‌ام گرفته‌ام و بی‌شک یکی از بهانه‌های اساسی چنین تصمیماتی، اهمیت خانواده برایم بوده است.

من می‌دانم که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ما هم یک انسان بود از اهل زمین نه از فرشتگان آسمانی و یا موجودی فوق انسانها. انسانی مانند دیگران با همان نیازهای جسمی و روحی ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ و می‌دانم که خداوند فرستاده‌اش را از بین انسانها انتخاب کرد تا بتواند او را به عنوان الگویی قابل دسترس در نظر گیرند، البته این را هم باید در نظر گرفت که او لایق وحی الهی بود ﴿يُوحَىٰ إِلَىٰ﴾ و این وحی از طرف منبع عظیم هستی نازل می‌شد و این وجه تفاوت او با انسان‌های عادی بود و مقام و منزلت او را از آنها جدا می‌کرد و البته همین مسئله، یعنی وحی الهی، خود دلیلی موثق و اطمینان دهنده است که می‌تواند در الگو بودن او را قابل اطمینان و موثق کند، اما همین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با تمام شأن و منزلتش اهل خانواده بود و شاید مهربانتر و عطف‌تر از دیگر مردان در ابراز محبت به خانواده‌اش.

دختر چنین پیامبری هم مثل من یک زن بود با شرایط مشابه در زندگی یک زن، چنین بود بی شک و درباره این سخن، شاهد بسیار است.

یکی از این شواهد که شاهدهی قوی و استوار هم هست، واقعه‌ای است که در آن اهمیت خانواده در نزد پیامبر ﷺ، روشن و واضح تر شد. البته این حتمی است که اعضای خانواده پیامبر ﷺ، هر کدام به تفکیک هم جایگاه خودشان را دارند. اما آنها جدا جدا در این واقعه شرکت داده نشدند، بلکه به صورت جمعی با نام خانواده در آن حاضر شدند، پس قصد خدا و پیامبرش ارزش دادن به جمع آنها بود. حتما درباره این واقعه شنیده‌اید.

واقعه مباحله را می‌گوییم.

من در این واقعه پیامبری را دیدم که دستان دو کودک را در دستان گرم خود می‌فشارد و آنها با پایهای کوچکشان دنبال قدم‌های پر صلابتش می‌دوند، در حالی که برادرش علی هم شانه به شانه‌اش در حرکت است و فاطمه دخترش نیز به دنبال آنها قدم‌های ظریفش را به زمین تشنه باران هدیه می‌کند.

این یک خانواده است، یک مجموعه در حال حرکت که مثل ابرهای بارانی، بیابان تفتیده را به قدومشان امید به زندگی می‌دهند. این خانواده به کجا می‌روند؟

ده سال پس از هجرت یعنی در انتهای زندگی پیامبر ﷺ و در سالهای اوج دعوت اسلام که همه جا حرف از اسلام و نشر آن بود، مسیحیان نجران هنوز هم تفکر نمی‌کردند و به این واقعه الهی واکنشی نشان نمی‌دادند. تا آن روز

آوازه اسلام همه جا پیچیده بود و هر که به دنبال صدای حق می‌گشت بدون تعصب، بی شک به دنبال آن آمده بود، اما مسیحیان منطقه هجران همچنان بر تعصب قدیمی خودشان اصرار می‌کردند. پیامبر ﷺ که وظیفه اش دعوت انسانها بود به سوی سخن بی‌تحریف و خالص، به آنها نامه نوشت و آنها را با سخن متین و استوار دعوت کرد:

«بگو ای اهل کتاب بیایید به سخنی که میان ما و شما مشترک است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را غیر از خدای یگانه به خدایی نپذیرند. هرگاه از این دعوت سربتانبد، بگویید گواه باشید که ما مسلمانیم.»^۱

مسیحیان نجران از خواب تعصب بیدار شده با هم مشورت کردند و به این نتیجه رسیدند که هیأتی را برای شنیدن سخنان پیامبر ﷺ به مدینه بفرستند. یک هیئت شصت نفره با چهارده رئیس و سه نفر از همه رئیس تر.

آنها با پیامبر ﷺ صحبت کردند و پیامبر ﷺ آیات خداوند را برایشان خواند و اشتباهات و تحریف‌های دینشان را به آنها تذکر داد. باز هم با هم مشورت کردند. سخت است آدم موقعیت‌های خودش را تغییر بدهد! سخت است اعتقاداتی را که عمری از گذشتگانش شنیده و قبول کرده کنار بگذارد! بله تعصب و گاهی منافع شخصی به انسانها اجازه نمی‌دهد حقایق را بی‌پرده ببینند، به همین دلیل آنها هم با وجود نزدیک بودن تعالیم پیامبر ﷺ به مسیح،

۱. آل عمران، ۶۴.

دعوت را نپذیرفتند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که سماجت آنها را دید باید سراغ ادله دیگری می رفت، زیرا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر اساس وحی وظیفه داشت در دعوت مردم به سوی پروردگارشان به سه شیوه رفتار کند:

ابتدا با حکمت و پند و اندرز
و بعد با موعظه ای نیکو

و در پایان با بحث و جدلی احسن و مستدل^۱!

به همین دلیل او تصمیم گرفت کاری کند که هم مسیحیان را هدایت کند و هم حقانیت خانواده‌ای متشکل از عده‌ای خاص را که اهل بیت نام داشتند (و نه تمام همسران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) ثابت کند و مقام و منزلت آنها را به عنوان برگزیدگان الهی تثبیت نماید. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است دیگر، وقتی به خدایی وصل باشی که خالق انسان است، می دانی بهترین تصمیم چیست. به همین دلیل برای مسیحیان پیغام فرستاد و آنها را به مباحله دعوت کرد. طرف مقابل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کسانی بودند که به اصطلاح به خدا ایمان داشتند و خیلی هم ادعا داشتند. از همان عبادت کنندگان شبانه روزی. از زاهدانی که در ظاهر، دنیا را کنار گذاشته بودند و آخرت را برگزیده بودند و حالا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایشان را به مباحله دعوت کرد، یعنی که اگر پیش خدا آبرو دارید بفرمایید، بسم الله ببینیم کدامان پیش خدا محبوب تریم. شما که سالهاست عبادت می کنید یا ما. ... مسیحیان قبول کردند چون به خودشان مطمئن بودند و قرار شد فردای آن

۱. نحل، ۱۲۵.

روز هر دو گروه در موقعیتی حاضر شوند و دعا کنند و نتیجه را ببینند؛ پیامبر ﷺ اما همه را شگفت زده کرد؛ او نه با فقیهان قومش و نه با دانشمندان و نه حتی با قاریان قرآن و زاهدان آمد، بلکه با دو کودک کوچک و مردی استوار و زنی به میدان آمد، با یک خانواده! و در مقابل آنها در صف مقابل اسقف بود و کشیش و زاهد و دانشمند دین،

مسیحیان وقتی این جمع پنج نفره را دیدند، شگفت زده شدند و در جا ماندند. پیامبر ﷺ چنان با اطمینان دستهای آن دو کودک را در دست داشت و شانه به شانه علی رضی الله عنه حرکت می کرد در کنار زهرا رضی الله عنها، که ناگهان دل های همه شان فرو ریخت؛ چنین ساده و خالص و بی شائبه مثل یک قصه ناب و دلنشین. مثل لبخند کودکی تازه به دنیا آمده، مثل وجدانی خالص و بی طرف و مثل روحی صاف و بی غل و غش. مثل تمام پاکی ها.

بله مسیحیان با دیدن این پنج نفر عقب کشیدند. به هم نگاه کردند و همه مهربانی دنیا را در جلوی خودشان جمع و یک جا دیدند و ترسیدند. آنها پیرو پیامبری مهربان بودند و حالا خانواده ای کوچک و ملکوتی را در مقابل خود می دیدند. به همین دلیل از پیامبر ﷺ خواستند ادامه ندهد. می دانستند اگر او ادامه دهد و لبهای مطهر دخترش و آن دو کودک حسن و حسین و علی رضی الله عنه باز شود، دیگر هستی برای آنها نخواهد ماند.

همه این داستان به خیلی چیزها اشاره دارد. از طهارت و پاکی این پنج نفر گرفته تا عزیز بودن آنها نزد پیامبر ﷺ و خدای مهربان، اما آنچه من در این

داستان دیدم، خانواده‌ای به هم پیوسته و واحد بود. خانواده‌ای که چنان با هم هماهنگ و همدل هستند که در کنار هم می‌توانند برای انسانها به منزله معجزه الهی باشند برای دعوت به سوی خدا؛ معجزه پیوند جاودانه و یگانگی الهی. مفهومی واحد و محبوب در پیشگاه خداوند. خانواده‌ای به صورت تمام و کمال متشکل از مادر، پدر، فرزندان و پدر بزرگ.

اتصال بین نسل قدیم و جدید

به راستی استحکام خانواده‌هایمان چقدر است و با چه پیوندهایی؟ کمی به خودمان نگاه کنیم و ماهیت مان را با معیاری از طرف خدایمان مقایسه کنیم اگر چنین خانواده‌ای داریم پس مسلمانیم.

خداوند برای بزرگداشت چنین خانواده‌ای کاری کرد کارستان. عجیب‌اُمّا واقعی. امر و فرمانی داد که ثبت شد برای همیشه تاریخ، یک خانواده آن هم از نوع الهی‌اش. خداوند در حق این خانواده دستوری داد که همه را متعجب کرد؛ آخر آن روزهای اول که مسجد النبی ساخته و تأسیس شد، به دلیل اینکه مسجد در مرکز شهر بود و خانه‌ها در اطراف آن ساخته شد، در همه خانه‌ها توی مسجد باز می‌شد.

روزی از طرف خداوند به پیامبر ﷺ ابلاغ شد پیش از آنکه عذاب الهی نازل شود، باید همه درهایی که به سوی مسجد باز است را ببندید. این پیام به مردم ابلاغ شد و همه درهای خانه‌ها به مسجد بسته شدند. اولین دری که بسته شد در خانه عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر ﷺ

بود؛ او هم البته از خانواده رسول خدا بود، اما در پاسخ به ابلاغ گفت: به روی چشم، از خدا و رسولش اطاعت می‌کنم. عباس که در خانه‌اش به روی مسجد بسته بود، مثل خیلی‌های دیگر روزی وقتی از روبروی خانه زهرا علیها السلام عبور می‌کرد، دید او با بچه‌هایش حسن و حسین در خانه نشسته است، یعنی حاضر است با خانواده‌اش. عباس رو به او کرد و گفت: چرا نشسته‌اید؟ نگاهش کنید! انگار ماده شیر می‌خورد که شیربچگان خودش را پیش رویش گذاشته و فکر می‌کند پیامبر صلی الله علیه و آله عمومی خودش را از مسجد بیرون می‌کند، ولی پسرعمویش را نه؟!

فاطمه علیها السلام در پاسخش گفت: منتظر فرمان رسول خدا هستم. عباس ولی نرم شد و گفت: خداوند متعال به مردم دستور داده تا درهای خانه‌هایشان را به مسجد ببندند و رسولش را از آنها جدا کرده. شما جان و نفس خود پیامبرید! در همان زمان عمر بن خطاب هم به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا دوست دارم به هنگام رفتن به جایگاه نماز شما را ببینم. اجازه دهید روزنه‌ای باز کنم و از آن شما را نگاه کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخش فرمود: خداوند متعال چنین اجازه‌ای نمی‌دهد.

او دوباره گفت: به اندازه‌ای که بتوانم با یک چشم از آن نگاه کنم. پیامبر فرمود: خداوند اجازه نمی‌دهد و اگر بگویی به اندازه یک سر سوزن به تو اجازه نخواهم داد. سوگند به آن کسی که جانم در دست اوست، من شما

را خارج و خانواده علی علیه السلام را داخل نکردم، بلکه خداوند آنها را داخل و شما را خارج کرد.^۱

مادرِ پدِرت بودی!

آن لحظه را از خاطر می گذرانم که با پدر در کوزه قدم می زدی. دستهای کوچکت در دستان گرم پدر جا گرفته بود و از گرمی دستانش آرامش همه دنیا را مالک بودی. قدمهایت را تندتر برمی داشتی تا با قدم های استوار پدِرت همراه شوی و عقب نیفتی. پدر هدفی داشت و در پی آن بود. رسالتی یافته بود از طرف خدایش. با او رمز و رازی پیدا کرده بود. او با یاری پروردگارش داشت می رفت تا قلب و جان آدم ها را نشانه رود. داشت قدم برمی داشت تا نقشه راهی را ترسیم کند که نقشه ساختن انسان ها بود، اما اساس و مبنای این نقشه گرمای دستان مهربان تو بود. مهربانی دختر بچه ای پاک و زلال. اصلاً دست های تو را برای همین گرفته بود. تو برای خودش و برای رسالتش که هیچ، برای خلقتش هم بهانه بودی.

اما آتش همیشه داغ است، چه حاصل از چوب و هیزم باشد و چه حاصل از کینه و جهل. اهل کینه همیشه در به کارگیری بدترین روش ها پیشتازند و اهل جهل در تکرار آن راه و انجام چشم بسته آن، همیشه مصر و حاضر در میدان هستند.

تنها همین جهل و کینه می توانست این اتصال چسبناک و شیرین را قطع

۱. فرهنگ فاطمیه، ص ۴۹۰.

کند. وقتی که کینه‌ها و جهل‌ها لابلائی سنگها و شکمبه‌ها از روی پشت بام‌های کوجه‌های مکه فروریخت، دست‌های کوچکت کمک به پدر را به استفاده از گرمی دستانش ترجیح داد. دست‌های کوچکت را از آن گرمای دلنشین بیرون کشیدی که بشوی مثل مادر، مادری که سرپسرش را در دامان می‌گیرد و آلودگی‌ها را از آن می‌زداید، نوازشش می‌کند و قربان صدقه‌اش می‌رود. دلداری‌اش و دلگرمی‌اش می‌دهد. سه ساله‌ای اما می‌دانی چه کنی. چون محبت در وجود تو در نهایت تکمیل است. می‌دانی چه بگویی، چون خداوندی که به پدرت وحی می‌کند، تو را هم مورد عنایت قرار می‌دهد و می‌دانی چه کنی، چون عقلی که در وجود توست، از مادری مثل خدیجه و پدری چون محمد به تو رسیده است.

مادر پدر که به تو می‌گویند، بی‌حکمت نیست.

محبت پدر و دختری

محبت متقابل بین پدر و دختر معروف است در بین عامه مردم، می‌گویند که دخترها بابایی هستند و پدرها هم به دخترهایشان بیشتر محبت می‌کنند و گاه حتی آنقدر زیاد که آنها را الوس می‌کنند. پدرها دخترهایشان را دوست دارند، چون آنها را غمخوار خود می‌بینند و دخترها بابایی‌اند، چون پدر را تنها حامی خود می‌دانند. پدرها می‌دانند دخترهایشان محبت را بیشتر می‌فهمند و بیشتر هم محبت می‌کنند و دخترها می‌دانند زحمات پدر برای آنها تا چه حد مخلصانه و بی‌منت است و درکش می‌کنند. پدر اولین تکیه‌گاه دختر در زندگی اوست و

دختر اولین ثمره مهربانی برای درخت تربیت پدر. این است که نجوهای پدر دختری و سبک ارتباطات این دو تفاوت دارد با روابط پدرها با پسرهایشان. گرچه می دانم محبت اولیای خدا هم نوعی بندگی است و در چهارچوب اطاعت از پروردگار و انجام فرمان الهی، اما خواستم ذکر کنم از محبت بی حد و الهی پیامبر ﷺ به دخترشان، آن هم دختری مانندی چون فاطمه علیها السلام. حتما سخنی معروف از پیامبر ﷺ را همه شنیده ایم که: «فاطمه پاره تن من است» و در آن حد که «هرکه او را بیازارد، مرا آزرده است.»^۱ پیامبر ﷺ هم آنچنان به دخترش علاقه دارد که او را پاره ای از جان خودش می داند و این کاملاً طبیعی است که از آزردن او ناراحت شود. پیامبر اکرم ﷺ گاهی چنان دلش برای فاطمه ضعف می رفت که برمی خاست و سر و دست او را بوسه باران می کرد.^۲

او چنان عاشق دخترش بود که وقتی از سفر باز می گشت، بعد از نماز در مسجد و قبل از دیدن بقیه به دیدن فاطمه علیها السلام می رفت.^۳ این محبت دختر و پدری مربوط به حالا و زمان ما نیست که تقریباً و در بیشتر خانواده ها چنین محبتی یافت می شود؛ این محبت متعلق به زمانی است که زنان و دختران در جامعه عرب اعتباری نداشتند و پدران از داشتن دختر سرافکننده و خجل بودند.

۱. بحار، ص ۸۱، ج ۸۶.

۲. مناقب ج ۳، ص ۲۳۳.

۳. فرهنگ فاطمیه، ص ۸۶.

بارها اتفاق می افتاد که پیامبر ﷺ به بهانه استشمام بوی بهشت، زهرا عليها السلام را می بوسید.^۱ محبت پدر دختری بود دیگر، حتی اگر به مذاق خیلی ها خوش نمی آمد.

خود بانو چنین تعریف می کند: بعد از آنکه این آیه قرآن بر پدرم نازل شد: «رسول خدا را آنگونه که یکدیگر را صدا می زنید، صدا زنید.»^۲

من که رسول خدا را با لفظ ای پدر صدا می زدم، ترسیدم، برای همین او را ای رسول خدا صدا زدم، وقتی با او کار داشتم. اما او از من روی گرداند و جوابم را نداد. دوباره صدایش زدم، باز هم جوابم را نداد و بار سوم هم با همان تعبیری رسول خدا صدایش زدم، او به من رو کرد و گفت:

فاطمه جان این آیه برای تو نیست و خانواده تو و حتی نسل تو. تو از منی و من از توام. این آیه برای اهل جفاست و درشت خویان قریش که اهل خودخواهی و کبرند. مرا با جمله ای پدر صدا بزن که مایه حیات قلب من است و مایه خشنودی خدا.^۳

آری دل پدر با صدای بابا گفتن دخترش آرام می گیرد و روحش تازه می شود. قلبش زنده می شود و حیات می گیرد. و خدا به چنین ارتباطی خشنود است، زیرا خداوند منبع مهربانی و عطوفت و رحم و شفقت است و چه ارتباطی زیباتر و عاطفی تر و سازنده تر از ارتباط پدر و دختری.

۱. فرهنگ فاطمیه، ص ۱۳۱.

۲. نور، ۶۳.

۳. فرهنگ سخنان حضرت زهرا عليها السلام، ص ۴۷.

این ارتباط عاطفی نه تنها آینده عاطفی دختر را تضمین می کند و او را از هزار سیاه چاله تاریک عاطفی که ممکن است در سنین مختلف دچارش شود، نجات می دهد، بلکه روح پدر را هم جلا می دهد و آرامش و امنیت خاطر را برای او به همراه دارد.

اختراعی که هدیه شد

فاطمه علیها السلام یک اختراع هم داشت. باورتان نمی شود نه؟ اختراع او یک تسبیح بود. او با گلِ خاک قبر عمویش حمزه سیدالشهداء دانه های گرد تسبیح را ساخت و بعد آنها را در نخی گرد آورد و تسبیح درست کرد. قبل از آن ریسمانی را گره می زد به تعداد اذکار و با آن ذکر می گفت، اما بعد به فکرش رسید این تسبیح را از خاک عموی شهیدش بسازد و با یک تیر دو نشان بزند. اگر بگوییم حتی قبل او هم تسبیح وجود داشته، باید این را هم بدانیم که او در سرزمین خودش به آن دسترسی نداشت، برای همین با امکانات موجودی که داشت تسبیحی درست کرد و بعدها هم مردم به تقلید از او از تربت امام حسین علیه السلام تسبیح ساختند. تسبیحی که فاطمه علیها السلام ساخت برای هدیه ای بود که از پدرش گرفته بود آن وقت که در اوضاع سختی از زندگی اش، پیامبر صلی الله علیه و آله آن هدیه را به او داده بود و این هدیه برای اوضاع سخت زندگی ما باقی مانده است.

هدیه ای که پیامبر صلی الله علیه و آله در اوضاع سخت زندگی دخترش، به او داد نه پول بود و نه لباس، نه خانه بود و نه وسیله نقلیه، نه غذا بود و نه حتی گل و ریحان.

پیامبر ﷺ اذکاری یاد فاطمه ﷺ داد که این اذکار به نام فاطمه ﷺ برای مردم به یادگار مانده، تسبیحات حضرت زهرا ﷺ. ۳۴ مرتبه الله اکبر و ۳۳ مرتبه الحمد لله و ۳۳ مرتبه سبحان الله. اینکه چرا این سه ذکر انتخاب شده تفکر و تحلیل زیادی می‌خواهد، اما اینکه این اذکار بوسیله خداوند که بیشتر از هر کسی به بنده اش آگاه است، سفارش شده، می‌تواند ما را به اثرگذاری آن مطمئن‌تر کند.

پایان دنباله دار

قصه زهرا ﷺ قصه‌ای بی پایان است. قصه‌ای کوتاه ولی پرماجرا، پراز شیرینی‌ها و سختی‌ها، پراز شادی‌ها و غم‌های بیشتر، اما پایانی که تمام نمی‌شود، مثل داستانی نیمه تمام.

وقتی برای حج واجب به مکه رفتیم، اولین باری بود که به این سرزمین سفر کرده بودم. قبل از آن خیلی مطالعه کردم، اما باز هم در طول سفر همه چیز تازه‌گی داشت و غریب بود.

در مسجد النبی وقتی نوبت به زنان رسید و اجازه دادند به روضه شریفه وارد شویم، خوانده بودم که در خانه حضرت زهرا ﷺ همانجاست. چیزهایی هم شنیده بودم که قبر او ممکن است در خود روضه باشد و یا در قبرستان بقیع. مدتی جلوی مکانی که یک در ساده بود و بالایش نوشته بود خانه فاطمه ﷺ ایستادم و نگاه کردم. همه نماز می‌خواندند و دعا می‌کردند. به نظر رسید از خود عرب‌ها بپرسم نظرشان درباره مکان قبر چیست. سراغ یکی از خادمین

روبنده دار رفتم و از او پرسیدم قبر فاطمه زهرا علیها السلام کجاست؟ او دست های پوشیده شده با دستکش سفیدش را بالا آورد و از پشت روبنده سیاهش سرش را تکان داد و گفت: الله اعلم.

اینکه قبر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله یک دین، آن هم پیامبر خاتم جایش معلوم نباشد، اما قبر خیلی ها کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله داخل روضه قرار داشته باشد و کنارش مناجات شود، جای تأمل دارد و تفکر و خیلی چیزها را نشان می دهد و از همه بیشتر دل شکسته دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را. دلی که شکست از کسانی که ادعای دوستی پدرش را داشتند. فاطمه علیها السلام اجازه نداد مکان قبرش مشخص و معلوم باشد، نگذاشت حتی کسی در مراسم خاکسپاری اش شرکت کند، زیرا می خواست داستانش همیشه زنده بماند و دستمایه ای باشد برای اندیشه، برای همه اهل اندیشه ای که در تمام سالها و قرن های بعد به وجود خواهند آمد و این سوال را از خود بپرسند که چرا چنین شد؟

و چرا دوستی جاه و مقام باعث شد حق ولایت علی علیه السلام پایمال شود و دختر پیامبر صلی الله علیه و آله که مدافع سرسخت امام خود بود، قبرش پنهان شود؟

قصه نور

بگذارید در انتها برایتان قصه ای بگویم از نور. از نور مطلق. از نور مطلق که بود و وجود داشت و حضور هم داشت. نور مطلق که مظهر مهربانی مطلق بود؛ نور مطلق که مهربانی مطلق داشت و مهربانی می کرد؛ کاری که بایست می کرد را انجام داد، نورش را بخشید و آن را اعطا کرد.

با بخشیدن ، نور او هرگز کم نشد که بیشتر هم نشد اصلا تغییری نکرد ، اما تشعشع نور تازه‌ای ایجاد شد که بسیار درخشان و تابان بود ، آنقدر تابان که جهانی بی‌نهایت می‌خواست تا در آن جلوه‌گر شود . نور مطلق جهانی را آماده کرد که آن جهان جلوه‌گاه آن نور شد و نیازمند آن هم . در واقع تنها همان نور بود که عالم سیاه را روشن کرد و هیچ آن را به هست تبدیل می‌کرد . آنگاه آن نور وسیع ، شکر نور مطلق را بجای آورد و بندگی او را نمود . به سبب این بندگی نور مطلق ، نور وسیع را کثرت بخشید . کثرتی که سرچشمه خیر و برکت و نور مضاعف در عالم نیاز شد . عالم تاریک و هیچ ، عالم حیران و سرگردان ، عالمی که مسیری نداشت و مسیری نمی‌شناخت . گیج‌ومنگ و سرگردان ، چون مست‌های بیخود ، دَوْرانی می‌گشت . تاریکی مطلق داشت و هیچ نداشت و از نداشتن ، تاریک بود . گوداله‌های سیاه و عمیقی بود و گرداب‌های عمیق و بی‌سرانجام . نور وسیع که کثرت گرفت ، از کثرتش چنین جهان سیاهی روشن شد . روشن و پر نور؛ نوری چنان عظیم که اجازه نمی‌داد هیچ چیز هویدا و با هویت باشد . چنان نور زیاد بود که همه چیز نور بود و دیگر هیچ .

آنگاه نور مطلق تدبیر کرد و نور وسیع را مرتبه داد و هر مرتبه‌ای را با تدریج و با درجات به هستی رهنمون کرد . آنگاه جهان هستی جان گرفت و توانست آن نور را تحمل کند و با مدد آن چشم باز کند و جهان را ببیند .

سپس آن نور وسیع را از آتش بی‌نیاز کرد و دور؛ زیرا آن نور را با آتش سازگاری نبود . نور او ، نه از آتش و فقط از خود نور النور بود . حالا آن نور بود که مهر با

می کرد و احترام می کرد و خضوع و خشوع می نمود به نور مطلق. بعد از آن، مرتبه بود در مرتبه و نور بود در نور.

در کهکشان هستی، اما ستاره ها می درخشیدند و بعضی سوسو می زدند. بعضی را به خاطر نور بیشترشان خورشید نام می نهادند و بعضی را ستاره؛ اما در پهنه سیاه کهکشان، همه ستاره هایی بیش نبودند؛ همه نقطه های از نور. انشعابات ناچیز خفیفی از نور مطلق که مهربانی می کرد.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند وجه تسمیه حضرت فاطمه به زهرا علیها السلام چه بود؟ ایشان فرمودند: فاطمه علیها السلام، زهرا نامیده شد به این علت که خدای عزوجل آن حضرت را از نور عظمتش آفرید.^۱ امام صادق علیه السلام از پدرانش نیز چنین نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: نور فاطمه علیها السلام قبل از اینکه زمین و آسمان خلق شود، آفریده شد.^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله خودش فرموده است: پس از آنکه نور فاطمه زهرا علیها السلام مثل قندیل آفریده شد، خداوند او را درگوشواره عرش آویزان ساخت؛ پس آسمان ها و زمین های هفتگانه درخشیدند؛ از این جهت است که فاطمه علیها السلام زهرا نامیده شده است.^۳

تشبیهاتی که پیامبر صلی الله علیه و آله به کار می برند، برای نزدیک شدن به فهم ماست. مفاهیمی هستند که سخن گفتن درباره آنان با کلمات دنیایی بسیار مشکل

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۲.

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۴.

۳. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷؛ به نقل از صدیقه شهیده، عبدالرزاق مرقم، ص ۷، محمدرضا امین زاده.

است. خود ما هم که فقط مفاهیم دنیایی را می فهمیم و درک می کنیم، بعضی مواقع برای توضیح چیزی به مثال و تشبیه متوسل می شویم. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جای دیگری به سلمان فرموده اند:

ای سلمان، خداوند مرا از نور برگزیده اش خلق کرد و مرا خواند؛ پس من اطاعت کردم. از نور من علی را آفرید و خواندش و او اطاعت کرد و از نور من و علی، فاطمه را خلق کرد و او را خواند و او هم اطاعت کرد و از نور من و علی و فاطمه، حسن و حسین را خلق کرد و آنها را خواند و آنها اطاعت کردند.^۱ درباره شدت و مراتب نور، شکی نیست. هر نوری شدتی دارد؛ گاهی چنان شدید است که چشم را کور می کند و گاهی چنان کم است که برای دیدنش، تازه نوری دیگر لازم است. نصیب وجود موجودات جهان هم از نور، به همین شکل است. این همان چیزی است که از آن به مراتب وجود و نور یاد می کنند.

مرا نصیب از نورت، شمععی است

که آن شمع هم نیاز به روشنایی دارد

اما آنچه جای تأمل دارد و زیباست، این است که در حدیثی دیگر از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از این مراحل می گوید:

سپس نور دخترم شکافت و آسمان ها و زمین از نور دخترم فاطمه خلق شد و نور دخترم از نور خداست.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۸، به نقل از صدیقه شهیده، ص ۸.

۲. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۰؛ صدیقه شهیده، ص ۱۱.

اینجاست که می‌گوییم همه جهان، وامدار مهربانی اوست؛ وامدار روشنایی و نور وجود او.

دربارهٔ مورد مفهوم نور و ماهیت آن و مقایسه مفهوم نوری که در روایت مطرح می‌شود با نوری که در فیزیک از آن صحبت می‌کنیم، مقاله‌ای دارم که علاقه‌مندان می‌توانند آن را مطالعه کنند.

اما در مجموع، وقتی به این روایات و مفاهیم نگاه می‌کنیم، درکی از مفهوم مراتب را در نور می‌بینیم؛ مراتبی که نزد خداوند در اعلائی حد است؛ یعنی نور النور و بعد از آن در مرتبه وجود انسان‌های کامل که سرآمد همه آنها پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؛ سیر نزولی کرده و در نهایت به مراتب پایین‌تر که وجود ما انسان‌هاست، می‌رسد. هر چه حجاب‌های ظلمانی در وجود انسان‌ها کمتر باشد، نور خودش را بیشتر نشان می‌دهد و کامل‌تر می‌شود و مرتبه‌اش بالاتر می‌رود. آئینه‌های شکسته‌ایم قسمتی از نور خرد و نشسته‌ایم روبروی صاحب نور

سخنی در انتها

استادی می‌گفت اگر می‌خواهید اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را بشناسید، دوره پیش رویتان باز است:

یک راه علمی که از جادهٔ جستجو در بین منابع و کتاب‌ها و سخنان اهل تحقیق و علم می‌گذرد؛

یک راه عملی که بنیان آن بر خودسازی و پاکسازی درون است و زدودن وجود از آرایش‌ها و تاریکی‌های آن؛

راهی که با مراقبه و محاسبه نفس و لحظه لحظه مواظبت از نور درون حاصل می شود. حتم دارم پیمودن این دوره در کنار هم و هم زمان، بی شک آدمی را به مقصد شایسته می رساند.

و من اعتراف می کنم به طور حتم و با قطعیت، که در هیچ کدام این دو طریق موفق نبوده ام و شاید حتی به اندازه کافی هم تلاش نکرده ام؛ اما شاید با آهی که از دل برمی آید، به شکل آیه «بِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ» (با با بضاعتی اندک) و با پشت گرمی بر این آیه امیدوار کننده که نفس «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»^۲ (خداوند کسی را بیشتر از توانش مکلف نمی کند)، بود که من به خود اجازه دادم این متن را گردآوری و تقدیم کنم. اگرچه کلام نور نیست؛ اما شمعی است که روشن کردم و امید دارم روشنی اش، گرچه اندک است؛ اما دیده شود.

و چه اشکالی دارد اکنون که به خاطر شیوع یک بیماری، جمع ها متفرق شده و اجتماع ممکن نیست، آدم ها از هم دور شدند و فاصله ها راهورد شرایط جدید شده است، شمعی روشن شود و گرداگردش محفلی و با این بهانه، دل ها دور هم جمع شود و چه اشکالی دارد این متن، دل گفته های کسی باشد که روزگاری ادعای خدمت داشته است و حالا دستش از همیشه خالی تر است.

به امید نظر و نگاه مهربانانه اش.

۱. یوسف، ۸۸.

۲. بقره، ۲۸۶.

پیوست

۱. سخنرانی حضرت زهرا علیها السلام درباره فدک

”در کتاب بلاغات النساء و کشف الغمه آمده است: هنگامی که ابوبکر تصمیم گرفت فدک را از حضرت زهرا علیها السلام بگیرد، چون این خبر به آن حضرت رسید، مقنعه اش را بر سر انداخته، پیراهن بلند خود را بر تن کرد و به همراه گروهی از کنیزان و زنان خویشاوند خود، در حالی که چادرش به زیر پایش می رفت و راه رفتنش کاملاً شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، از خانه بیرون آمده، به مسجد وارد شد.

اطراف ابوبکر را عده ای از مهاجرین و انصار گرفته بودند؛ پرده ای برای فاطمه علیها السلام آویختند؛ آن حضرت در پشت پرده نشست و سپس ناله جانگدازی از دل برآورد، به طوری که حاضرین به گریه افتادند و مسجد یکپارچه به خروش و اضطراب آمد.

حمد و سپاس الهی

حضرت لحظه‌ای مکث کردند تا همه‌ی جمعیت فرو نشست و سروصداها خاموش شد. سپس کلام خود را با حمد و سپاس الهی و درود بر پیامبر ﷺ خدا آغاز کرد. از شنیدن صدای فاطمه علیها السلام دوباره مردم به گریه افتادند. بعد از سکوت و آرامش، فاطمه علیها السلام کلام خود را چنین آغاز فرمود: خداوند را سپاس بر آنچه نعمت داد و به قلب‌ها الهام فرمود و مدح و ستایش برای خدایی که به نعمت‌های عامه‌اش قبل از استحقاق، ابتدا کرد و هر گونه نعمتی را ارزانی داشت و یکی پس از دیگری بر ما فرو ریخت. نعمت‌هایی که از شماره بیرون است و جزای آنها را هرگز نتوان داد و نهایتش را نتوان فهمید.

انسان‌ها را ترغیب فرمود که شکر او را بجای آورند تا او نعمت‌هایش را فزونی بخشد و پی‌درپی عطا کند و از آنها طلب حمد و سپاس کرد تا نعمت‌هایش را بر آنها بریزد و آنها دوباره همانند آن نعمت‌ها را از او درخواست کنند.

گواهی به وحدانیت الهی

و گواهی می‌دهم که معبودی جز الله نیست؛ خدایی یگانه و بی‌شریک و این کلمه توحید کلمه‌ای است که نتیجه‌اش اخلاص است و در قلب‌ها ریشه دارد. توحید در فطرت انسان نهاده شده و هر کس به آن اندیشید، آن را با عقلش مطابق دانست، توحید نظری و استدلالی.

خدایی که چشم‌ها توان دیدنش را و زبان‌ها توان وصفش را و خیالات، توان چگونگی‌اش را ندارند.

او همه چیز را از هیچ پدید آورد و برای آفرینش آنها الگو و نمونه‌ای نداشت، بلکه آنها را به قدرتش آفرید و به اراده‌اش خلق کرد؛ بدون اینکه به آنها نیازی داشته باشد یا از آنها فایده‌ای ببرد و این نبود مگر اینکه حکمتش را پایدار کند و بر طاعتش آگاهی دهد؛ قدرتش را اظهار کند و مردم را بنده خود گرداند و دعوتش را گرامی دارد؛ سپس بر طاعت خود ثواب و بر معصیتش عقاب نهاد تا بندگان را از خشم خود باز دارد و به سوی بهشت فرا خواند.

گواهی به رسالت محمد ﷺ

و گواهی می‌دهم که پدرم محمد ﷺ بنده و رسول خداست و خداوند او را برگزید. قبل از اینکه به او مأموریت دهد و او را نام نهاد، قبل از آنکه او را در ظاهر پدید آورد و او را انتخاب کرد، قبل از اینکه پیامبرش کند. چه، آفریدگان در علم غیب خدا مستور و در پرده ترس‌ها ننگه داشته شده و با عدم، دست به گریبان‌اند و خداوند، پیامد کارها را می‌داند و بر رویدادهای روزگار احاطه دارد و به جایگاه کارهای شدنی آشناست.

خداوند رسولش را فرستاد تا فرمان خود را تمام و کامل کند و اراده حتمی‌اش را در باره اجرای احکامش ظاهر سازد و تقدیرات قطعی‌اش را نافذ فرماید و چون دید، امت‌ها فرقه فرقه شده و دین‌هایشان پراکنده گشته، هر دسته به دور آتشی جمع و به بت پرستی مشغول‌اند و با اینکه خدا را می‌شناسند، منکر

او شده اند، لذا ظلمت ها را با نور محمد ﷺ روشن کرد و تیرگی قلب ها را زدود و موانع را از جلو چشم ها برداشت و مردم را هدایت فرمود و از گمراهی رها کرد و کوری ها را به بینایی تبدیل کرد و آنها را به دین قوی خود، هدایت و به راه مستقیم دعوت فرمود.

سپس خداوند آن حضرت را به مهربانی و اختیار و خواست و رغبت و ایثار خویش قبض روح کرد و از رنج و زحمت این دنیا آسوده نمود و ملائکه ابرار اطرافش را گرفته، به رضوان پروردگار غفارش رساندند و در مجاورت خداوند، فرمانروای مقتدر، جای دادند.

اشاره به قرآن به عنوان عهد الهی

درود الهی بر پدرم که پیامبر و امین وحی و برگزیده و منتخب و مورد پسند خداوند است و سلام و رحمت و برکات خدا بر او باد.

سپس فاطمه علیها السلام رو به اهل مجلس کرد و فرمود: شما ای بندگان خدا، مورد خطاب امر و نهی الهی و حاملان دین و وحی او هستید تا نسبت به این دین درباره خود امین باشید و به دیگر امت ها هم برسانید.

ای مردم، در بین شما، خداوند عهدی گذاشته است و آن کتاب ناطق خدا، قرآن صادق و نور درخشان و چراغ تابناک است که دیدگاه هایش روشن و اسرارش آشکار و ظواهرش درخشان است. قرآنی که پیروانش مورد غبطه دیگران و پیروی اش کشاننده به سوی بهشت و حرف شنوایی از آن موجب رهایی است.

به وسیله قرآن می توان به برهان‌ها و شواهد روشن و استدلال‌ات کافی و فضائل مورد پسند و امور جایز و بخشیده شده و قوانین حتمیه الهی دست یافت.

احکام اسلام برای هدایت انسان‌ها و بیان فلسفه احکام

وای مردم مسلمان، خداوند تبارک و تعالی ایمان را موجب پاکی شما از شرک قرار داد و نماز را برای دوری از تکبر و زکات را باعث طهارت روح و فزونی در روزی و روزه را برای پایداری اخلاص و حج را موجب استواری دین و عدل را برای تقویت دل‌ها و پیروی از ما اهل بیت علیهم‌السلام را موجب نظم ملت‌ها و پیشوایی ما را برای امان از تفرقه و جهاد را موجب عزت اسلام، معین کرد.

و چنین مقدر نمود که صبر موجب استحقاق پاداش، امر به معروف مصلحت اندیشی برای همگان، نیکی به پدر و مادر سپری کردن خشم پروردگار، صلّه رحم موجب زیاد شدن عمر و قصاص موجب جلوگیری از خونریزی‌ها گردد و وفای به نذر سبب بخشش باشد و کامل کردن ترازوها، موجب عدم زیان و نهی از آشامیدن شراب، برای پاکی از پلیدی و دوری از تهمت ناروای جنسی، پرده‌ای برای جلوگیری از لعن و ترک دزدی، موجب حفظ عفت جامعه شود. و خداوند، شرک را حرام نمود تا در ربوبیت او اخلاص باشد؛ «إِتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» پس آنگونه که شایسته است، تقوای الهی را پیشه خود کنید و جز در حال مسلمانی از دنیا نروید و در او امر و نواهی الهی اطاعت کنید؛ زیرا فقط بندگان عالم از خداوند خوف دارند.

معرفی خودش و نسبت هایش با علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان یادآوری

سپس فاطمه علیها السلام فرمود: «ای مردم، بدانید من فاطمه ام و پدرم محمد صلی الله علیه و آله است. آنچه را که می‌گویم از اول تا به آخر صحیح است؛ نه سخن بیهوده می‌گویم و نه کار ناروا انجام می‌دهم.

من دختر آن پیامبرم که خداوند درباره اش فرمود: فرستاده‌ای از جانب من به سوی شما آمده که سختی‌های شما بر او گران است و نسبت به اصلاح شما حریص است و با مؤمنین رؤوف و مهربان. اگر نسب او را بشناسید، می‌دانید که او فقط پدر من است، نه هیچ‌یک از زنان شما و اوست برادر امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، نه هیچ‌یک از مردان شما و چه خوب است منسوب بودن به آن حضرت که درود خداوند بر او و خاندانش باد.

نجات از گمراهی و شرک با رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله

آن حضرت رسالت خویش را ابلاغ و اندرزهای خود را انجام داد. از هر مرتبه‌ای از شرک دور بود و رمق مشرکین را گرفت و با حکمت و پند نیکو، ایشان را به راه پروردگارش دعوت نمود. بت‌ها را شکست و گردن‌فرازان را سرکوب کرد تا شکست خوردند و گریختند. کم‌کم ظلمت‌ها رفت و صبح هدایت دمید و حق روشن شد و زعیم دین لب‌گشود و های‌وهوی شیطان فرو نشست.

فرومایگان منافق نابود شدند و گره‌های کفر و پراکندگی گشوده شد و کلمه

اخلاص (لا اله الا الله) در زبان ها پیچید در حالی که شما بربل پرتگاه گودال جهنم بودید.

و شما از شدت ضعف، جرعه هر آشامنده و طعمه هر خورنده و آتش گیره هر شتابانی بودید و همه بر سر شما قدم می گذاشتند و شما را اله می کردند؛ آب گندیده می خوردید و غذای شما گوشت خشک شده و برگ درختان بود؛ با حالتی ذلیل همیشه در ترس بودید که مبادا اطرافیان بپزند و شما را به یک حمله برابند.

نقش علی عليه السلام در رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله

پس خدای تبارک و تعالی، شما را به پدرم محمد صلی الله علیه و آله از آن وضع اسف بار نجات داد و بعد از همه مقدمات و بعد از آنکه گرفتار مردم قوی و گرگان عرب و طاغیان اهل کتاب شدید، خداوند هر آتشی را که برافروختند، خاموش کرد و هرگاه شیطانی سربلند می کرد و متجاوز می چون مار، اجتماع مسلمین را تهدید به مرگ می کرد، آن حضرت برادرش علی عليه السلام را به کام آنها می فرستاد و علی عليه السلام هم دست از آنها بر نمی داشت، مگر اینکه آنان را گوشمالی داده و شراره آتش آنان را خاموش می کرد. آری، علی عليه السلام در راه خدا، رنج ها دیده و تلاش ها نموده است؛ به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک و نسبت به اولیای خدا سرور بود؛ آستین همت را بالا زده؛ خیر خواه و کوشا و رنج دیده و زحمتکش بود در حالی که شما در آسایش و رفاه به سر می بردید و به فکر خود بودید؛ از نعمت ها بهره مند و آسوده و بی خیال در کمین ما نشستید که اوضاع چگونه

می چرخد و گوش به زنگ اخبار بودید؛ در وقت استراحت زودتر از دیگران بر زمین می نشستید و در موقع جنگ، پا به فرار می گذاشتید.

غصب خلافت علی عَلَيْهِ السَّلَام

پس هنگامی که خداوند برای پیامبرش، خانه پیامبران و جایگاه برگزیده برگزیدگانش را انتخاب کرد، در بین شما کینه و نفاق آشکار شد و جامه دین فرسوده گشت. افراد گمراه خموش به نطق آمدند و فرومایگان پست به صحنه درآمد، سرکردگان تبهکار نعره کشیدند و در میدان‌ها جولان دادند.

شیطان سرش را از گریبان برآورد و شما را به سوی خود فرا خواند و شما را اجابت‌کننده دعوت خود یافت که گول او را خورده‌اید؛ سپس در آزمایش خود، شما را بی‌وزن و ناچیز دید و چون تحریک‌تان کرد و به خشم آمدید و بر غیر شتر خود داغ زدید (شتر دیگران را به نام خودتان غصب کردید) و به آبشخور دیگری وارد شدید.

بله، هنوز چیزی از رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نگذشته بود و زخم و جراحت فقدان او هنوز به هم نیامده و بهبود نیافته بود، بلکه هنوز جسد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دفن نشده بود که شما از ترس اینکه فتنه‌ای به پا شود، شتاب کردید و خلافت را ربویدید. آگاه باشید که با این عمل در فتنه و آشوب سقوط کرده و جهنم را که بر کافران احاطه دارد، برای خود برگزیدید.

خارج شدن از راه صواب پس از رحلت پیامبر ﷺ

پس هیئات بر شما، شما را چه شد و به کجا می روید؟ و چه بیراهه می روید. این کتاب خداست پیش روی شما و آموزش روشن و دستوراتش درخشان و پرچم هایش برافراشته و دورباش هایش آشکار و فرامینش واضح است؛ ولی شما آن را پشت سرانداخته‌اید. آیا تصمیم دارید به غیر آن حکم کنید؟ این چه بد تبدیلی است برای ستم‌پیشگان و هر کس دینی جز اسلام بجوید، هرگز از او پذیرفته نگردد و در آخرت از زیانکاران است.

و بعد هم شما چندان صبر نکردید که سرکشی این فتنه فرو بنشیند و مهار این شتر رسیده، به چنگ آید، بلکه به شعله هایش دامن زدید و جرقه هایش را تحریک کردید و ندای شیطان گمراه‌کننده را پاسخ مثبت دادید تا انوار درخشان دین را خاموش کنید و سنت‌های پیامبر برگزیده را نابود سازید.

به خوردن کف روی شیر تظاهر می کردید؛ ولی در باطن می خواستید از شیرها بنوشید (ظاهرا دلسوزی برای دین می کردید؛ ولی باطنی خواستید به متاع دنیا برسید) و نسبت به خاندان رسول خدا ﷺ، دورویی و نفاق به خرج دادید. ما با شما از در صبر می آییم همچون کسی که دستش را به لبه تیز کارد گرفته یا نیزه‌ای در شکمش فرو رفته باشد.

ذکر بینه از قرآن برای ارث

آیا چنین پنداشته‌اید که ما را ارثی نیست؟ آیا از دستورات دوران جاهلیت پیروی

می‌کنید؟ کیست که از خداوند بهتر حکم کند برای گروهی که باور دارند؟ آیا نمی‌دانید؟ برای غاصبان فدک، مانند خورشید درخشان، واضح است که من دختر پیامبرم و باید از او ارث ببرم. ای مسلمانان، من باید برای گرفتن ارثم مغلوب شوم؟

ای پسرایی قحافه (ابوبکر)، آیا در کتاب خداوند آمده که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ حقا که سخن ناروایی گفته‌ای. آیا عهد کتاب خدا را کنار گذاشته، پشت سرتان انداخته‌اید در آنجا که گوید «و سلیمان از داود ارث برد».

و آنجا که داستان یحیی بن زکریا را بازگو می‌کند که می‌فرماید: «پروردگارا، از سوی خودت جانشینی به من ببخش که از من و خاندان یعقوب ارث ببرد» و آنجا که می‌فرماید: «بعضی از خویشان بر بعضی دیگر در کتاب خدا مقدم هستند».

و نیز آنجا که می‌فرماید: «خداوند شما را درباره فرزندان سفارش می‌کند که پسر، دو برابر دختر ارث ببرد» یا فرمود «اگر مالی را به جای گذارد، به طور شایسته برای پدر و مادر و نزدیکانش وصیت کند و این حق است بر پرهیزکاران».

آیا گمان کرده‌اید که مرا از پدرم نصیبی نیست و ارثی نمی‌برم و اصلا خویشاوندی بین ما نیست؟ آیا برای شما آیه‌ای اختصاصی آمده که پدرم از آن خارج است؟ یا می‌گویید اهل دو ملت مختلف از یکدیگر ارث نمی‌برند و من و پدرم اهل یک ملت و آیین نیستیم؟ آیا شما از پدرم و پسر عموم، علی علیه السلام، به

عام و خاص قرآن دانانترید؟ پس این شما و این فدک، همچون شتر مهارشده و زین کرده، یکدیگر را در روز حشر خواهیم دید.

پس چه خوب داوری است خداوند، و چه خوب بزرگ و پیشوایی است محمد ﷺ و چه خوب وعده گاهی است قیامت که در آن روز، نتیجه زیان بار عمل خود را خواهید دید؛ ولی پشیمانی سودی ندارد و برای هر خبری جایگاهی است و به زودی خواهید دانست که بر چه کسی عذاب خوارکننده فرود آمده و شکنجه پایدار وارد می شود.

احترام به فرزندان رسول خدا ﷺ

آنگاه فاطمه علیها السلام به سوی انصار نظر افکنده، فرمودند: ای گروه جوانمردان و ای بازوان دین و یاران اسلام، این چه چشم پوشی و سهل انگاری است که در حق من روا می دارید و نسبت به ظلمی که به من می شود در خواب غفلتید؟ آیا پدرم رسول خدا ﷺ نمی فرمود: هر انسانی در فرزندانش حفظ می شود؟ (یعنی اگر می خواهید جانب کسی را محترم بشمارید، بعد از او به فرزندانش احترام کنید)؛ چه زود این عمل را انجام دادید؟ دست مرا از فدک کوتاه نمودید و برای امری که وقت آن نشده شتابان شدید؟ ای گروه انصار، شما را قدرت و طاقت این هست که خواسته مرا برآورده کنید.

آیا می گویند محمد ﷺ مُرد و رفت و دیگر خبری نیست؟ نه، این امر بزرگی است که شکافش گسترش می یابد و رخنه اش بازتر می گردد و پیوستگی هایش از هم می گسلد و کم کم به قهقرا و جاهلیت برمی گردد. آری، زمین در غیبت او

تاریک و ستارگان در مصیبتش گرفته و آرزوها نومید و کوه‌ها فرو ریخته و حریم او بی ارزش و حرمت او زایل گردید؛ پس به خدا قسم این است آن بلای بزرگ و مصیبت عظمی که مانندش نیامده و نازل نگشته است.

عمل به قرآن، بعد از پیامبر ﷺ

این کتاب خداست که هر صبح و شام بر در خانه‌های شما فریاد می‌زند و با آواز بلند و تلاوت و فهماندن آن اعلان می‌دارد که انبیای قبل هم می‌مُردند و این حکم الهی و قضای حتمی بر آنها هم وارد می‌شد. آنجا که می‌فرماید: «وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ؛ محمد نیست مگر فرستاده‌ای که پیش از او نیز فرستادگانی آمده‌اند و گذشته‌اند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به دوره جاهلیت گذشته خود برمی‌گردید؟ و هر کس به گذشته خود برگردد (از دین خارج گردد)، هرگز زبانی به خداوند نیابد و به زودی خداوند پاداش سپاس‌گزاران را خواهد داد.».

طلب یاری از مردم

ای وای از گروه اوس و خزرج؛ آیا میراث مرا ببلعند در حالی که شما را می‌بینم و صدای شما را می‌شنوم و شما با هم جمع و پیوسته‌اید؟ این درخواست من است که شما را فرا گرفته و این خبر دادن من است که شما را شامل شده (و) من از شما یاری می‌طلبم).

شما افراد زیادی هستید و قدرت فراوانی دارید و سلاح جنگی و تجهیزات در

دست شماست. درخواست من به شما می رسد؛ ولی جواب نمی دهید و فریاد من به گوشتان می رسد؛ ولی به فریادم نمی رسید، در حالی که شما به استقبال دشمن در جنگ ها معروفید و شما را به خیر و صلاح می شناسند.

شما برگزیدگان و منتخب جامعه اید؛ با اعراب جنگیده اید و رنج و تعب بسیاری متحمل شده اید. شما با گروه های زیادی درگیر شده اید و بدون هیچ ضعیفی، شجاعان را دفع کرده اید. ما فرار نکردیم و شما هم فرار نکردید. هر چه را که ما امر کردیم، پذیرفتید تا به دست ما اهل بیت، سنگ آسیای اسلام به چرخش درآمد و نتایج و بهره های زیاد شد.

بینی شرک به خاک مالید و طغیان تهمت ها فرو نشست و آتش کفر به خاموشی گرایید؛ آشوب فتنه ها آرام و نظام دین منسجم گردید. پس شما چرا بعد از روشنی راه، بیراهه رفتید و چرا حق را پنهان کردید، بعد از اینکه آشکار شده بود و چرا عقب گرد کردید و بعد از ایمان، مشرک شدید.

آیا شما با مردمی که پیمان خود را شکسته و برای بیرون کردن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تصمیم گرفته اند، نمی جنگید با آنکه آنها اول جنگ را شروع کرده اند؟ آیا از آنان می ترسید در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسید اگر ایمان آورده باشید؟ (یعنی چرا وقتی این گروه غاصب خلافت، پیمان خود را شکستند و به عهدی که درباره امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داشتند وفا نکردند، شما با آنها نمی جنگید و از امیرالمومنین دفاع نمی کنید؟)

آگاه باشید من شما را چنین می بینم که به رفاه طلبی و زندگی راحت متمایل

گشته و آن کس که برای زمامداری سزاوار است ، دور ساخته و به راحتی و آسایش روی آورده و خود را از ضیق و تنگی نجات داده‌اید . پس آنچه را که فرا گرفته بودید ، کنار گذاشته و آنچه آشامیدنش آسان بود ، بیرون ریختید؛ پس اگر شما و تمامی کسانی که در روی زمین زندگی می‌کنند کافر شوند ، بدانید که خداوند بی‌نیاز و ستوده است .

اتمام حجت با مردم

آگاه باشید آنچه را گفتم با آگاهی نسبت به شماست که شما انگیزه یاری ندارید و نیرنگ و فریب ، دلهایتان را فرا گرفته است؛ ولیکن این سخنان خروشی بود که از جان برآمد و آهی بود که از خشم برخاست ، کاسه صبر لبریز و عقده‌های سینه ، باز و حجت بر شما تمام شد؛ پس این شما و این شتر خلافت ! لجامش را محکم بگیرید و بتازید . اما بدانید پشتش زخمی و پایش لنگ و عار و ننگش همیشگی است . نشان خشم الهی بر آن خورده و عیش ابدی است . خلافتی که به آتش برافروخته الهی پیوسته ، آتشی که بر دلها احاطه کند؛ در حالی که کلیه اعمال شما در پیش چشم پروردگار است و به زودی ستمگران خواهند دانست که در چه جایگاهی رجوع می‌کنند . من دختر پیامبر شمایم که شما را از عذاب سخت آینده بیم داد . پس هر چه می‌خواهید بکنید . ما هم کار خودمان را می‌کنیم و منتظر باشید که ما هم منتظریم .

ابوبکر و روایت دروغ از پیامبر ﷺ

سخنان حضرت فاطمه علیها السلام که به اینجا رسید، ابوبکر چنین پاسخ داد: ای دختر رسول خدا، پدرت نسبت به مؤمنین مهربان و کریم و دلسوز و رحیم بود و نسبت به کافران، عذابی دردناک و کیفری بزرگ. بله همان طوری که گفتی او پدر تو و با شوهر تو برادر بود و علی رسول خدا را بر هر خویشاوندی ترجیح می داد و در هر کار مهمی یاری می کرد.

شما خاندان را دوست ندارد مگر هر سعادت مندی و دشمن ندارد مگر هر بدبختی و شما باید عترت و خاندان پاک رسول خدا و شما باید برگزیدگان منتخب. ما را به هر خیری راهنمایی و به بهشت رهنمون شدید و تو ای بهترین زنان و دختر بهترین انبیاء، در این گفتار صادق و راستگویی و ما سابقه فراوانی عقل تو را داریم. تو از حق خود محروم نشده ای و گفتارت تکذیب نشده.

و به خدا قسم من از نظر رسول خدا ص تجاوز نکرده ام که می فرمود: «ما گروه پیامبران طلا و نقره و خانه و ملک به ارث نمی گذاریم، بلکه ارث ما کتاب و حکمت و علم و نبوت است و هر متاعی از ما باز ماند، به دست ولی و امیر بعد از ماست تا هر چه خواهد بکند.» و ما هم این فدک را در راه خرید اسلحه و ساز و برگ جنگی خرج کرده ایم تا مسلمانان یارای مقابله با کفار و مبارزه با سرکشان و تبهاران را به دست آورند و این تصمیم اجماع مسلمانان بود، نه رأی تنها من که به استبداد عمل کرده باشم.

و این موضع من است و اموال من است و اموال من در اختیار توست. چیزی

را از تو دریغ نداشته، قصد ذخیره نداریم. تو بانوی زنان امت، مادر پدرت و شجره طیبه فرزندان هستی و از آنچه داری جلوگیری نشده‌ای و از اصل و فرع سرمایه‌ات کاسته نشده است. حکم تو درباره اموال شخصی من نافذ است. پس آیا چنین صلاح می‌دانی که من در این امر برخلاف دستور پدرت رفتار کنم؟!

پاسخ فاطمه علیها السلام با استناد به قرآن

حضرت فاطمه علیها السلام در جواب ابوبکر فرمودند: «سبحان الله! هیچ‌گاه رسول خدا از کتاب خدا روی گردان و نسبت به احکامش مخالف نبود، بلکه پیرو آثار و دنباله رو سوره‌های قرآن بود. آیا شما بر نیرنگ و خدعه دست به هم داده بهانه‌های دروغ می‌آورید؟! این عمل شما بعد از رحلت آن حضرت، مانند همانست که در زمان حیاتش می‌خواستید او را به مهلکه بیندازید و قصد کشتن آن حضرت را نموده بودید.

این کتاب خداست، داوری عادل و گوینده‌ای قاطع که می‌فرماید: زکریا از خداوند خواست که به او فرزندی دهد تا از او و خاندان یعقوب ارث ببرد و یا فرمود سلیمان از داوود ارث برد. بنابراین خداوند متعال در آنچه توزیع و تقسیم کرده سهم هر کسی را تعیین و مقدار واجب و ارث را مقدر فرمود و سهم پسران و دختران را به گونه‌ای واضح کرده که راه بهانه‌جویی بر هر یاوه‌سرایی بسته شود و گمان و شبهه از آیندگان زائل گردد.

نه چنین نیست؛ بلکه شما برای خودتان خیالبافی می‌کنید و خود را فریب

می دهید. پس من هم صبر می کنم و بر آنچه می گوئید و نسبت می دهید از خدای تعالی کمک می جویم.

اعتراف ابوبکر به درستی سخن فاطمه علیها السلام

ابوبکر به سخن آمد و گفت: خدا و رسولش راست گفته اند و دختر پیامبر نیز راست می گوید. تو حکمت و جایگاه هدایت و رحمت و رکن دین و سرچشمه برهان هستی و من حقگویی تو را رد نمی کنم و سخنانت را ناروا نمی دانم. این مسلمانان بین من و تو قضاوت کنند. آنچه به عهده من است و این مسلمانان!

۲. سخنرانی حضرت در جمع زنان انصار و مهاجر

وقتی که حضرت زهرا علیها السلام به بیماری منجر به وفاتش دچار شد، زنان مهاجران و انصار به عیادت وی رفتند و به او گفتند: ای دختر پیامبر، با این بیماری در چه حال هستی؟ حضرت زهرا علیها السلام حمد و ثنای خدا را بجا آورد و صلوات بر پدرش فرستاد، سپس فرمود:

من از دنیای شما سیر شده ام؛ از مردان شما کراهت دارم و به دورشان افکنده ام، پس از آنکه آزمایششان کردم. زشت باد کندی آنها، شکستگی شمشیرشان، سستی نیزه هایشان و تباهی رأیشان. طناب گناهشان را بر گردنشان انداختم و ننگ کارشان را بر خودشان افکندم. دور باد قوم ستمگر و بریده باد گوش و دماغشان! وای برایشان، جانشینی پیامبر را از جایگاهش

کندند و از پایگاه رسالت دورش کردند؛ از کوههای بلند و استوار خاندان پیامبر، از جایگاه پیامبری و از محلّ نزول وحی، از آنان که به امر دنیا و دین عارف‌اند. همانا این زبانی آشکار است. مگر چه ایرادی به ابوالحسن داشتند؟! آری، خوش نداشتند از علی علیه السلام برندگی شمشیرش را، سخت لگدکوب کردنشان را، به سخت کیفر دادن در کارهایش را و سخت‌گیری‌اش را در راه خدا. اینها باعث دشمنی آنان با علی علیه السلام شد. اگر دوری نمی‌کردند از بند ریسمانی که پیامبر به او سپرده بود، آنان را به نرمی می‌راند [یعنی حکومتی ملایم می‌داشت]، چنان که بینی شتر حکومت مجروح نمی‌شد و سوارش به شدّت تکان نمی‌خورد. [یعنی در همه حال در راحتی بودند.] و آنان را به آبشخوری گوارا وارد می‌کرد که آب از دو سوی آن لبریز بود و درهای برکات زمین و آسمان بر آنان باز می‌شد. [اما، حال که چنین نشد] خداوند آنان را به آنچه کرده‌اند، مؤاخذه و عقاب خواهد کرد.

پس، پیش بیا و بشنو. اگر زنده بمانی، روزگار کارهای عجیب به تو نشان می‌دهد. اگر تعجب‌کننده‌ای، از این پیشامد تعجب کن. به چه تکیه‌گاهی تکیه کردند [به ابوبکر] به چه ریسمانی دست انداختند! به جای سر حیوان به دم آن چسبیدند [این مثلی عربی است]. بریده باد بینی آن گروهی که گمان می‌برند کاری درست کرده‌اند. هان، ایشان اند فسادکاران، اما نمی‌دانند.

آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند، سزاوار پیروی و تبعیت است یا آن کس که نمی‌تواند هدایت کند مگر آنکه اول خود هدایت شود؟ پس شما

را چه می شود، چگونه حکم می کنید؟ قسم به خدا، این کار شما آبتن فتنه و فساد شد؛ کمی صبر کنید تا نتیجه دهد. در این کاسه شیر، شما خون خواهید دوشید؛ آنجاست که بازماندگان می فهمند که گذشتگان چه کردند: آماده فتنه ها باشید. مژده باد شما را به شمشیر کشیده و هرج و مرجی که همه را فرا گیرد و استبدادی از ستمگران که آنچه را دارید از شما خواهند گرفت. آنچه کِشْتید، آیندگان [یعنی فرزندان] درو می کنند. [حضرت اشاره دارد به آنچه که بعد از آن برای انصار پیش می آید]. پس، حسرت و اندوه بر شما باد. به کدامین سو هستید؟ راه حق و رحمت خدا بر شما گم شده است. آیا ما شما را وادار کنیم به رحمت خدا، حال آن که خود از آن کراهت دارید؟ آنچه حضرت زهرا علیها السلام در اینجا پیشگوئی فرموده در واقعه حرّه زمان حکومت یزید واقع شد. زنان مهاجر و انصار آنچه را که حضرت زهرا علیها السلام شنیده بودند، برای شوهران خود باز گفتند. پس دسته ای از بزرگان مهاجر و انصار، به عنوان عذرخواهی، نزد آن حضرت آمدند و گفتند: ای سرور زنان، اگر ابوالحسن پیش از آن که با ما بیعت و پیمان خود را با ابوبکر استوار کنیم، این نکته را به ما گوشزد می کرد، هرگز ما او را رها نمی کردیم و به دیگری روی نمی آوردیم.

حضرت زهرا علیها السلام فرمود: «إلیکم عنی، فَلَا عُدْرَ بَعْدَ تَعْذیرِکم وَلَا أَمْرَ بَعْدَ تَقْصیرِکم»؛ یعنی: دور شوید از من، که دیگر، بعد از عذرخواهی های غیر صادقانه، عذری باقی نمانده است و بعد از این تقصیر [و گناه] شما، امری وجود ندارد. (یعنی بعد از آنکه کوتاهی کردید و علی علیه السلام را خانه نشین نمودید

و به اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جسارت روا داشتید و مأمور ابوبکر، به اتکای بیعت شما، برای سوزندان خانه دختر رسول خدا آتش آورد و... دیگر کار از کار گذشته است و عذری پذیرفته نیست و دوره ظلم و تباهی آغاز گشته است.^۱

۳. سخنرانی در میان مردم کوچه

حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام پس از هجوم به خانه اش خارج شد و در کنار درِ خانه ایستاد و خطاب به عمر فرمود:

در تمام عمر خود هیچ قومی را نمی شناسم که بی وفاتر و بی عاطفه تر از شماها باشند، جنازه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نزد ما گذاشته و سرگرم کار خود و به دست آوردن خلافت شدید، نه مشورتی با ما نمودید و نه کمترین حقی برای ما قائل شدید، گویا شما هیچ اطلاعی از فرمایش پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز غدیر خم نداشتید؟ به خدا سوگند در همان روز آنچنان امر ولایت را محکم ساخت که جای هر طمع و امیدی برای شما باقی نگذاشت، ولی شما آن را رعایت نکرده و هر رابطه‌ای را با پیامبرتان قطع نمودید. البتّه خداوند متعال میان ما و شما حاکم خواهد فرمود.^۲

۴. سخنرانی چهارم

ای مردمی که به سوی سخن باطل شتابانید و اعمال زشت زیانکارانه

۱. متن و ترجمه از <http://wiki.ahlolbait.com>

۲. فرهنگ فاطمی، محمد دشتی، ص ۹۶.

(غاصبان) را نادیده می‌گیرید! آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند یا بردل‌هایشان قفل زده شده است؟»

در ادامه فرمود: «نه، بلکه اعمال بد شماست که پرده بردل‌هایتان کشیده و گوشها و چشم‌های شما را گرفته است و چه بد تأویل (از دین کردید) و چه بد نظریه و رأی دادید و چه بد گناهی را مرتکب شدید! و حتماً سرانجامش را گران و سخت خواهید یافت در آن روزی که پرده از کار شما برداشته شود و کیفی که در انتظار شماست و عذابی که خدا آماده کرده و شما گمان آن را ندارید، نمایان خواهد شد» و در آن روز است که اهل باطل دچار خسران می‌گردند.^۱

۱. فرهنگ سخنان زهرا س. محمد دشتی ص ۹۸.

کتابنامه

- قرآن کریم؛
- پایگاه <http://wiki.ahlolbait.com>؛
- دشتی، محمد، فرهنگ سخنان حضرت زهرا علیها السلام، موسسه انتشارات مشهور، ۱۳۸۰ ش.
- شهید سید جعفر، زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۶ ش.
- کندی، شهربانو؛ اخوت، احمدرضا، صحیفه فاطمیه، انتشارات قرآن و اهل بیت نبوت ع، ۱۳۹۴ ش.
- ویکی شیعه <https://fa.wikishia.net>
- موسوی، سید عبدالرزاق، صدیقه شهیده زهرا علیها السلام، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۲ ش؛
- نیلی پور، مهدی، فرهنگ فاطمیه، انتشارات مرکز فرهنگی شهید مدرس، ۱۳۸۹ ش؛

